

بخش دوم

ماهیت قیام امام :

ناراضی باشد یا بفکر تشکیل حکومت بیفتد و بدون اینکه آن شخص یا جمعیت از طرف دستگاه حکومت مورد تجاوز واقع شود برضد حکومت موجود دست بقیام و انقلاب مسلحانه بزند و برای درهم کوبیدن حکومت، تمام قدرت خود را بکار برد .

و قیام دفاعی آنست که شخصی یا جمعیتی از طرف دستگاه حکومت یا دستگاه دیگری مورد تجاوز واقع شود و برای حفظ و نگهداری خود یا مرام و مسلک یا دین و مذهب یا شرف و حیثیت خود جنبش کند که آن تهاجم را درهم بشکند .

در مورد قیام ابتدائی باید گفت : اگر رهبر قیام از لحاظ نیروی نظامی و مالی و وسائل ارتباطات و شبکه اطلاعات ، ضعیف باشد ، بطوری که احتمال شکست او بیش از احتمال پیروزیش باشد در این صورت مردم عاقل و خردمند ، قیام ابتدائی را جایز نمی‌شمرند . بلکه اگر قدرت کافی هم داشته باشد قیام ابتدائی جایز نیست مگر اینکه هدفی مثل هدف انبیاء و اولیاء داشته باشد .

و اگر با نبودن قدرت کافی قیامی برپا گردد و شکست بخورد و هرج و مرج رخ بدهد و يك عده کشته شوند و جمعی به شکنجه گرفتار گردند نمی‌توان گفت : کسانی که با نداشتن نیروی کافی دست بقیام زده‌اند مسئولیتی ندارند ، بلکه باید گفت : سهمی از مسئولیت بعهده شرکت کنندگان در قیام است و بیش از همه رهبر چنین قیامی محکوم خواهد بود .

و سر این مطلب اینست که با اینگونه انقلاب که بشکست بیا نجامد جلو انحرافات و تعدیات حکومت جباری مثل حکومت یزید را نمیتوان

قیام ابتدائی ، قیام دفاعی :

برای بیان ماهیت قیام امام حسین (ع) باید قبلاً مقدمه‌ای را گوشزد کنیم تا تصور آن آسان گردد .

قیام مسلحانه بردو قسم است :

۱ - ابتدائی .

۲ - دفاعی .

قیام ابتدائی آنست که شخصی یا جمعیتی از دولت و حکومتی

گرفت و هیچگونه اصلاحی نمیتوان انجام داد ، بلکه انقلاب عقیم و نافرجام نتیجه معکوس میدهد . زیرا در اینصورت ، حکومت وقت نسبت بعناصر انقلاب و طرفداران آنان عکس العمل شدیدتری نشان خواهد داد و بطور جدی تر و قاطع تری آنانرا خواهد کوبید .

وقیام و انقلابی که سبب اصلاحات نگردد بلکه موجب فساد بیشتری شود در هیچ قانونی و در نظر هیچ خردمندی جایز شمرده نمی شود .

این حکم روشن عقل است و حکم عقل در هیچ موردی استثناء ندارد و آیه شریفه « **وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ** »^۱ که میگوید : خودرا بهلاکت نیندازید ، اشاره بهمین حکم عقل است نه اینکه يك حکم تعبدی و قانونی باشد (و باصطلاح علمی يك حکم ارشادی است نه موالوی)

آیه شریه طبق حکم عقل میگوید: هر جا هلاکت است قیام و اقدام جایز نیست زیرا بجز ضرروزیان ثمری نخواهد داشت ، و در مقابل این ضرر هیچگونه نفعی بدست نمی آید ، در اینصورت هیچ عاقلی قیام ابتدائی را جایز نمی شمرد بلکه همه خردمندان ، رهبر انقلاب را محکوم میکنند که: چرا بانداستن قدرت کافی دست بانقلاب زد و این همه خسارت ببار آورد ؟!

پس معلوم شد که مردم عاقل و خردمند در صورتی قیام ابتدائی را جایز می شمرند که احتمال موفقیت ، بیشتر از احتمال شکست باشد^۲

۱- سوره بقره آیه ۱۹۵

۲- آنچه در متن گفته شد مربوط به قیام مسلحانه است و گرنه در زمانی که

این درباره قیام ابتدائی .

اما قیام دفاعی :

چنانکه سابقاً اشاره شد قیام دفاعی آنست که شخصی یا جمعیتی مورد تجاوز و تهاجم واقع شود و برای اینکه آن تهاجم را درهم بشکند عکس العمل نشان بدهد و برای مقاومت در برابر تجاوز تمام نیروی خودرا بکاربرد و تا آنجا که میتواند برای دفع تهاجم فعالیت کند .

وبهتر اینست که اینطور قیام بنام مقاومت خوانده شود زیرا در اینصورت ، قیام فقط ایستادگی در برابر تجاوز است .

بدیهی است اگر شخصی یا جمعیتی مورد تجاوز واقع شود بحکم عقل و قانون میتواند بلکه باید از خود دفاع کند .

اگر در مورد دفاع نودونه درصد احتمال شکست باشد و يك درصد احتمال پیروزی بازم از نظر عقل و قانون ، دفاع جایز بلکه لازم است ، زیرا اگر اصلاً دفاع نکند شکست وی حتمی است و اگر دفاع کند احتمال موفقیت هست .

اگر در این مورد دفاع کرد و موفق شد هم محفوظ مانده و هم وظیفه وجدانی و قانونی خودرا انجام داده و اگر موفق نشد باز وظیفه خودرا انجام داده و هیچ ملامتی براو نیست . ولی اگر هیچگونه دفاعی نکند لااقل مورد ملامت واقع خواهد شد که چرا با احتمال پیروزی ، خودرا

→ بدعتها رواج یابد و احکام دین فراموش شود بر هر مسلمانی که با احکام آشنا باشد واجب است بارعایت شرائط امر بمعروف و نهی از منکر حقایق را بگوید و این وظیفه ، قبل از همه بعهده علمای دین و پیشوایان مذهب است .

تسلیم دشمن کرده است .

پس دفاع ، يك وظیفه مقدسی است که همه خردمندان رأی بخوبی بلکه بوجوب آن میدهند ، زیرا دفاع ، دوری جستن از مهلکه است نه وارد شدن در مهلکه .

ودفاع بر چند قسم است :

۱- دفاع از حقوق شخصی از قبیل مال و جان و شرف .

۲- دفاع از حقوق اجتماع .

۳- دفاع از عقیده و مرام .

و این نکته مسلم است که در همه اقسام دفاع (بلکه در قیام ابتدائی)

باید دو قاعده عقلی رعایت شود :

۱- اینکه آنچه کم ارزش تر است فدای گرانبها تر شود .

۲- تا آنجا که ممکن است باید اقدامات طوری صورت گیرد که فتنه

و خونریزی واقع نگردد . مثلاً تا ممکن است برای حفظ جان خود به سنگری پناه برد نباید اقدام به خونریزی و کشتار کرد .

و بدیهی است که لازم نیست همیشه دفاع با زدو خورد و جنگ

انجام شود بلکه نقل مکان کردن از محل خطر هم نوعی از دفاع است .

آری آخرین مرحله دفاع جنگ است که غالباً به خونریزی می انجامد .

از آنچه گفتیم روشن شد که در قیام دفاعی اگر يك درصد هم احتمال پیروزی

باشد باز هم اقدام بدفاع ، جایز بلکه لازم است^۱ .

۱- نوع دیگری از قیام نیز تصور میشود و آن اینست که رهبر قیام بداند

شکست میخورد یا کشته میشود ولی اطمینان دارد که ثمرات و منافع این شکست

یا کشته شدن بیش از زیانهای آن خواهد بود که در این صورت ، اقدام به چنین قیامی

عاقلاً نه و گاهی لازم بشمار میرود .

این مقدمه که در تقسیم قیام معلوم شد اينك در ماهیت قیام حسین بن علی (ع) بحث میکنیم ، ولی پیش از آنکه در اصل بحث وارد شویم لازم است تصویر غلطی را که از قیام امام در ذهن بعضی از مردم هست ذکر کنیم و سپس تصویر صحیح آنرا بیان نمائیم . آنگاه به اصل بحث بپردازیم :

تصویر غلط :

وقتی گفته میشود : امام حسین (ع) قیام کرد در ذهن بسیاری از مردم صورت قیام آنحضرت اینطور نقش می بندد که : قیام امام یعنی حادثه خونین کربلا که امام آنرا بوجود آورد و این حادثه خونین اساس برنامه آنحضرت را تشکیل میداد !

قیام امام یعنی يك جنگ خانمانسوز چند ساعته که عامل اصلی آن حسین بن علی (ع) بود !

قیام امام یعنی يك برخورد مسلحانه نصف روزه بانبروهای حکومت که از طرف امام بوجود آمد و محصولش کشته شدن رئیس خاندان رسالت و يك عده از باارزشترین افراد جهان انسانیت و اسیر شدن خانواده سبط پیغمبر (ص) بود !

کسانی که قیام حسین بن علی (ع) را اینطور در ذهن خود تصویر میکنند میگویند: امام از اول تصمیم گرفت با عده کمی از یاران و خاندانش جنبش کند و دست با انقلاب ابتدائی بزند و حکومت وقت را برانگیزد که آنحضرت را بایاران و بستگانش بادلخراشترین وضعی بکشند و خانواده اش را به اسیری ببرند! و بعبارت روشنتر امام خودش با تمام نیرو کوشید تا این حادثه خونین و دردناک را بوجود آورد و از اینرو عوامل کشته شدن

خود و یارانش را فراهم آورد!

این افراد میگویند: حسین بن علی (ع) این فاجعه وحشتناک را بوجود آورد تا حکومت موجود را رسوا کند و از این راه اسلام را زنده گرداند!

این تصویر برای قیام آنحضرت هم نامعقول است و هم با واقعیت‌های تاریخی منطبق نمیشود زیرا نه تنها امام این حادثه غم‌انگیز و دلخراش را بوجود نیاورد بلکه چنانکه بعداً توضیح خواهیم داد برای جلوگیری از جنگ و خونریزی کوشش فراوان کرد و در راه استقرار صلح تمام امکانات خود را بکار برد.

تصویر صحیح:

پس از تأمل کامل در مدارک تاریخی چنین معلوم میشود که قیام امام با تهاجم دستگاه حکومت شروع شده و در چهار مرحله مختلف انجام یافته است:

- ۱- از وقتی که آنحضرت از مدینه بمکه هجرت فرمود تا وقتی که به تصمیم ماندن در مکه باقی بود.
- ۲- از وقتی که تصمیم گرفت بکوفه برود تا وقتی که با خز بن یزید ریاحی برخورد کرد.
- ۳- از برخورد با خز بن یزید تا شروع جنگ.
- ۴- مرحله جنگ.

مرحله اول بصورت مقاومت در مقابل تهاجم حکومت و ضمناً بررسی این موضوع بوده است که آیا تهیه نیروی نظامی و تشکیل حکومت

ممکن است یا نه؟

مرحله دوم دوجنبه داشته یعنی هم دفاع و مقاومت در مقابل تهاجم حکومت بوده و هم تصمیم تشکیل حکومت البته پس از مساعد شدن شرائط. مرحله سوم که پس از تغییر کردن اوضاع سیاسی عراق بوده، مقاومت و حفظ موقع دفاعی بوده و در این مرحله آنحضرت برای جلوگیری از برخورد نظامی کوشش فراوان کرد و مذاکرات مقدماتی صلح را در چند نوبت انجام داد تا آنجا که عمال حکومت را تا آستانه صلح قطعی پیش برد. مرحله چهارم، مرحله جنگ اضطراری و دفاعی است و این مرحله پس از شکست مذاکرات صلح که مسئول آن عمال حکومت جنگ طلب بودند بوقوع پیوسته و بصورت دفاع جنگی خالص بوده است.

در هر چهار مرحله، اصل مقاومت در مقابل تهاجم حکومت محفوظ بود، ولی در مرحله دوم علاوه بر اصل مقاومت، چون شرائط پیروزی نظامی و تشکیل حکومت موجود بود بیشتر فکرامام متوجه این بود که با تشکیل حکومت نیرومند و عادلانه اسلامی وضع موجود را تغییر بدهد و ریشه حکومت ظلم را بسوزاند.

این يك اشاره اجمالی بمراحل مختلف قیام امام و تصویر صحیح آن بود و تفصیل مطالب درآینده بیان خواهد شد. اینك لازم است آنچه را گفتیم با دلایل تاریخی روشن کنیم. ولی پیش از آنکه بذكر دلایلی تاریخی بپردازیم بيك دليل کلی عقلی اشاره میکنیم. و این دليل عقلی مربوط بمواردی است که پیروزی نظامی ممکن نباشد و طبعاً بامرحله اول

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۵ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۲

وسوم و چهارم قیام آنحضرت منطبق میشود، نه با مرحله دوم چون در مرحله دوم امکان پیروزی نظامی برای امام بود چنانکه شرح آن در بخش اول گذشت.

دلیل عقلی :

تردیدی نیست که حسین بن علی (ع) در زمان خود بزرگترین شخصیت از خاندان پیغمبر (ص) بود و از عاقلترین و مآل اندیشترین و موقع شناسترین مردم عصر خود بشمار میرفت، زیرا : گذشته از اینکه بحکم قانون وراثت، عقل و درایت را از جد و پدرش وارث میبرد پنجاه و هفت سال از عمر شریف آنحضرت میگذشت و در طول این مدت چه در زمان پدرش و چه در زمان برادرش از حوادث مختلف زمان تجربه های کافی آموخته بود و بدون تردید، امام حسین (ع) یکی از رجال بزرگ علم و فکر و عقل بوده است.

و نیز تردیدی نیست که در اول کار یعنی از وقتی که تهاجم با آنحضرت شروع شد و خواستند با قدرت سرنیزه از وی برای یزید بیعت بگیرند، و همچنین پس از تسلط عبیدالله زیاد بر عراق، نیروی نظامی و مالی قابل ملاحظه ای در دست امام نبود. بلکه تنها چیزی که در این زمان در دست آنحضرت بود محبوبیت کم نظیر و شخصیت عظیم اجتماعی و احترام عمیقی بود که در افکار عمومی داشت. ولی تجربه نشان داده است که محبوبیت و شخصیت ملی و اجتماعی تنها نمیتواند در مقابل نیروی نظامی مقاومت کند. خصوصاً در آن زمان که مردم از نظر رشد عقلی و ترقی فکری و اجتماعی هنوز در مراحل ابتدائی بودند، و اجتماع مسلمانان آنطور که

باید و شاید هنوز بالغ ورشید نشده بود.

آیا ممکن است این مطلب بدیهی بر عقل روشن بین حسین بن علی (ع) مخفی بماند؟!

آیا ممکن است شخصیت متفکری مانند پسر علی بن ابیطالب باین معنی توجهی نکند و بانداشتن تجهیزات جنگی و قدرت نظامی کامل دست بقیام ابتدائی و حساب نشده بزند؟! با اینکه نتیجه انقلاب ابتدائی بانداشتن قدرت کامل جز تشنج و برهم زدن نظم اجتماع و سرانجام جز شکست تلخ چیزی نخواهد بود، و بغیر از اینکه حکومت وقت را برانگیزد که برای کوبیدن افکار زنده و خفه کردن ندهای آزادی طلبی افرادی را نابود کند و خانواده هائی را بی سرپرست نماید و بخاک سیاه بنشانند ثمری نخواهد داد. و بی شک انقلاب ابتدائی که شکست بخورد نمیتواند از دین حمایت کند و جلو انحرافات را بگیرد و حقوق محرومان را بازستاند و بفریاد ستم دیدگان برسد.

آری آنگاه که قدرت نظامی در دست نیست ممکن است با املایمت و سازش عاقلانه بدون اینکه انحرافات حکومت تصویب گردد و سبب گمراهی مردم شود گاهگاهی از جنایات و تباهیها جلوگیری گردد، و یا لاقلاً انتقاد بعمل آید. چنانکه روش امام حسین (ع) در زمان معاویه همین بود.

تجربه نشان داده است که شخصیت های بزرگ دینی همیشه پناهگاه محرومان و مظلومان بوده و توانسته اند با تدابیر عاقلانه خود تا حدود زیادی از انحرافات دستگاه حکومت جلوگیری نمایند چنانکه علی (ع) در زمان خلفاء خصوصاً خلیفه دوم توانست در بسیاری از موارد از خطاهای

سیاسی و قضائی سازمان حکومت جلوگیری کند . ولی اگر شخصیت‌های برجسته و محبوب بانداستن نیروی کامل فقط با تکیا و جهت‌مندی و محبوبیت در افکار عمومی دست بقیام مسلحانه ابتدائی بزنند بغیر از اینکه حکومت موجود را برانگیزند که برای تثبیت موقع خود افکار زنده را بکوبد و برای نابود کردن مخالفان خود دست بهرگونه جنایتی بزند نتیجه دیگری نخواهد داشت .

وروی همین حساب روشن و قطعی است که امیرالمؤمنین (ع) در خطبه «ششقیه» فرموده است :

« وَطَفِقْتُ أَرْتَائِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طُخَيْبَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشِبُّ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَٰئِنَا أَحْسَنُ^۱ . یعنی (پس از آنکه دیگران زمام حکومت را بدست گرفتند) با خود اندیشیدم که آیا بانداستن قدرت کافی بادستگاه حکومت بمبارزه مسلحانه برخیزم یا اینکه آرام بنشینم و در برابر انحرافات در آن روزگار سیاه که شخص سالمند را فرتوت و ناتوان می‌کرد و افراد کم‌سال را پیر مینمود و مؤمن باید رنج ببرد تا بمیرد ، در برابر ظلمت آن روزگار صبر و شکیبائی را پیشه خود سازم ؟ سرانجام دیدم روش عاقلانه اینست که صبر کنم و آرام بنشینم . »

ناگفته پیداست که صبر کردن امیرالمؤمنین (ع) در برابر دستگاه حکومت و خودداری آنحضرت از انقلاب مسلحانه از جهت اینست که با بانداستن قدرت کافی ، مبارزه اش عقیم میماند بلکه نتیجه معکوس میداد ،

۱- نهج البلاغه ص ۲۶ چاپ مصر

وزیانش دامنگیر خود امام و سایر مسلمانان میشد .

آیا ممکن است امام حسین (ع) برخلاف روش پدرش بدون اینکه دستگاه حکومت مزاحم آنحضرت گردد بانداستن نیروی کافی دست به انقلاب ابتدائی بزند؟! گمان نمیکنم کسی که حسین بن علی (ع) را بشناسد درباره وی چنین فکر کند که وی بدون اینکه از طرف حکومت وقت مورد تجاوز واقع شود بانداستن قدرت کافی اعلام جنگ کرد و آن حادثه خونین و وحشتناک را بوجود آورد و مسئولیت خونهای که ریخته شد بعهده گرفت !!!

از آنچه گفتیم روشن شد که بحکم عقل باید گفت : قیام امام حسین (ع) در مرحله اول و سوم و چهارم که نیروی نظامی کافی نداشت دفاعی بود نه ابتدائی ، و بعبارت روشن تر : مقاومت در برابر تجاوز دستگاه حکومت بود نه يك شورش ابتدائی . ولی در مرحله دوم چون امکان پیروزی نظامی برای امام بود يك جنبه قیام آنحضرت اقدام برای برگرداندن خلافت بمرکز اصلی خود بود که شرحش در بخش اول گذشت .

دلایلی تاریخی :

سابقاً اشاره شد که قیام امام چهار مرحله داشته است :

مرحله اول مقاومت و دفاع در مقابل تهاجم و ضمناً بررسی اوضاع سیاسی و زمینه تشکیل حکومت بوده است .

مرحله دوم ، هم مقاومت و دفاع بوده و هم اقدام برای تشکیل حکومت .

مرحله سوم و چهارم دفاع خالص بوده است .

اینک دلیلهای تاریخی هر مرحله‌ای را بطور جداگانه ذکر میکنیم :

دلیلهای مرحله اول :

دلیل ۱ :

کسی که حوادث سال ۶۰ هجری را بررسی کرده باشد بخوبی میداند که یزید بن معاویه پس از مرگ پدرش که بقول مشهور در نیمه ماه رجب سال ۶۰ هجری بوده ، پیش از آنکه خبر مرگ وی در مدینه منتشر شود بفرماندار مدینه ولید بن عتبة بن ابی سفیان يك نامه رسمی نوشت و حاکم را از مرگ معاویه آگاه کرد . و يك پاره کاغذ کوچک بطور غیر رسمی^۱ بضمیمه آن نامه رسمی فرستاد و در آن پاره کاغذ نوشت : « **أَمَّا بَعْدُ فُخِذَ حُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ زُبَيْرٍ بِالْبَيْعَةِ أَخَذَ لَيْسَ فِيهِ رُخْصَةٌ** »^۲ . از حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بدون هیچگونه مسامحه و گذشت بیعت بگیر . »

اولین تهاجم :

این اولین تهاجم و تجاوزی است که از طرف حکومت بی تدبیر

۱- شاید یزید کاغذ غیر رسمی را انتخاب کرده است تا در اوراق رسمی دولتی ضبط نشود و سند جنایت وی نباشد و لسی تاریخ جنایات خیانتکاران را برخلاف میل خود آنان ضبط میکند

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۵۰ ، ارشاد مفید ص ۱۷۹

یزید بن معاویه بحسین بن علی (ع) شده است .

و در هیچ تاریخی دیده نشده است که امام حسین (ع) قبل از این تهاجم یعنی قبل از مرگ معاویه هیچگونه توطئه‌ای بر ضد حکومت بنی امیه کرده باشد بلکه در نامه‌ای که خود امام در جواب معاویه نوشته هرگونه توطئه‌ای را بر ضد حکومت وی تکذیب فرموده است .

معاویه بن ابی سفیان با امام حسین (ع) نوشت : « بمن رسماً گزارش رسیده که تو قصد انقلاب داری مبادا کاری بکنی که ایجاد اختلاف نمائی و مردم را در فتنه بیندازی » .

امام در جواب معاویه ، نامه‌ای تند و کوبنده ارسال فرمود و در آن برخی از جنایات معاویه را بر شمرد و ضمن آن نامه نوشت : « گزارشی که بتور رسیده دروغ محض است ، و من هیچگاه قصد انقلاب بر ضد حکومت تو نداشته‌ام **وَمَا أَرَدْتُ لَكَ حَرْبًا وَلَا عَلَيَّكَ خِلَافًا** » و نخواسته‌ام بر ضد تو شورش کنم و دست بچنگ بزنم » .

با اینکه حکومت معاویه غیر اسلامی بود و جنایات بی حد و حصر دستگناه حکومت در پیش چشم امام حسین (ع) بود ، و تنها یکی از جنایات معاویه تحمیل و لיעهدی یزید بر مردم بود که باید گفت : حکومت یزید یکی از سیئات معاویه است ، و این نامه را آنحضرت وقتی بمعاویه نوشت که قبلاً و لיעهدی یزید بر مردم تحمیل شده بود . و با اینکه امام در همین نامه مینویسد : « **وَإِنِّي لَأَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وِلَايَتِكَ عَلَيْهَا** . من هیچ فتنه‌ای را برای ملت مسلمان وخیم تر و زیان بخش تر از حکومت تو نمیدانم » . با همه اینها امام حسین (ع) بمعاویه جواب میدهد : من هیچگاه

۱- رجال کشی ص ۴۹ ، الامامة والسياسة ج ۱ ص ۱۸۱

قصد انقلاب نداشته و هیچگونه توطئه‌ای بر ضد حکومت تو نکرده‌ام .

بنابراین تا معاویه زنده بود امام حسین (ع) توطئه‌ای بر ضد او نکرد و از مرگ معاویه تا وقتی که حکومت یزید مزاحم امام شد بنا بر نقل معروف دوازده روز بیشتر فاصله نبود^۱ و در این مدت هنوز خبر مرگ معاویه با امام نرسیده بود تا در باره انقلاب فکری بکند و تصمیمی بگیرد بلکه خبر مرگ معاویه و دستور بیعت کردن با یزید را آنحضرت در یک جلسه از حاکم مدینه شنید^۲ . پس در چه وقت و در چه فرصتی امام حسین (ع) میتواندست بر ضد حکومت یزید توطئه کند ؟

با این مقدمات روشن شد قبل از این دستور سفیهانه‌ای که یزید در باره بیعت گرفتن از حسین بن علی (ع) بفرماندار مدینه داد امام هیچگونه اقدامی بر ضد حکومت غیر قانونی پسر معاویه نکرده بود . بلکه این حکومت بی تدبیر یزید بود که بطور ابتدائی به پسر پیغمبر تهاجم کرد و این یزید خام و بی تجربه بود که بدون هیچ دلیل و برهانی بلکه فقط با تکی قدرت سر نیزه خود این حکم ظالمانه را برخلاف اصول انسانیت و برخلاف آزادی و عدالت صادر کرد .

یزید بن معاویه از امام خواسته است که تسلیم بی قید و شرط او شود و او را بعنوان امیر المؤمنین و خلیفه پیغمبر که حاکم بر آنحضرت و مسلمانان دیگر باشد بشناسد و حکومت او را که زیر برق سر نیزه و درهم و دینار بر مردم تحمیل شده بود^۳ قانونی اعلام کند تا مردم دیگر هوس

۱- ارشاد ص ۱۷۹

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۵۱ و ارشاد مفید ص ۱۸۰

۳- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۰۳ تا ۵۱۱

مخالفت نکنند .

عقیده امام حسین (ع) مانند بسیاری از شخصیت‌های دیگر از قبیل عبدالله بن عباس و محمد حنفیه این بود که حکومت بنی امیه تحمیلی و غیر قانونی است، و یزید که در رأس دولت قرار دارد علاوه بر اینکه در سیاست کشور داری خام و بی تجربه است و مشاوران مکاری از قبیل عمرو عاص و مغیره بن شعبه که در اختیار پدرش بودند ندارد علاوه بر اینها جوانی خودسر و باده‌گسار و عیاش است، و بدون تردید اگر زمام حکومت در دست چنین فرد فرومایه‌ای باشد مملکت به پرتگاه سقوط کشانده میشود و حق و عدالت فراموش میگردد و ایمان مردم به سستی میگراید، زیرا پیروی توده‌های مردم از دستگاه حکومت طبیعی و بدیهی است.

امام نمیتواند برخلاف عقیده خود و برخلاف واقع، حکومت تحمیلی یزید را قانونی اعلام کند و در حالیکه قدرت بردفاع دارد تسلیم بی قید و شرط وی شود، زیرا امام حسین (ع) که رئیس خاندان پیغمبر است و چشم همه مردم با او دوخته شده و در دل مردم جا دارد اگر برخلاف عقیده و ایمان خود در حالیکه قدرت بر مقاومت و امتناع دارد خلافت ضد اسلام یزید را بپذیرد افکار مردم را منحرف ساخته و با انحرافات حکومت موافقت ضمنی نموده و به سقوط کشور و رواج فساد و تضعیف دین کمک کرده است .

آیا ممکن است کسی که خود مظهر عدالت و تقوی است عدالت و

تقوی را بگوید ؟ !

آیا ممکن است شخصیتی که خود در دامن دین و ایمان بزرگ شده

و در خانواده رسالت پرورش یافته به دین ضربه بزند و بیت رسالت را

بعقیده حسین بن علی (ع) اگر در مقابل این تهاجمی که باو شده تسلیم شود و سلطنت ضد اسلام یزید را امضاء کند و در حالیکه راه مقاومت و دفاع باز است هیچگونه مقاومتی نکند از این راه به دین و قرآن و مسلمانان و بخانواده رسالت خیانت کرده است .

دین و ایمان و شرف خانوادگی امام و مسئولیتی که از نظر حفظ اسلام بعهده اوست و مقام مخصوصی که در میان خانواده نبوت دارد بوی اجازه نمیدهد که حکومت فرزند معاویه را بپذیرد .

از آنچه گفتیم روشن شد که دستور سفیهانه یزید بن معاویه بفرماندار مدینه که: (از حسین بن علی بدون هیچگونه گذشتی بیعت بگیر) اولین تهاجمی است که از طرف پسر معاویه بشخصیت فرزند پیغمبر و شرف خانوادگی و عقیده و ایمان آنحضرت و از همه مهم تر باسلام وارد آمده است .

اگر چه حاکم مدینه «ولید بن عتبّه» در اجرای این دستور تا سرحد کشتن امام پیش نرفت ولی همه عمال حکومت مثل ولید نبودند و قرائن نشان میداد که هم یزید از فشار دست بردار نیست و هم مروان حکم برای کشتن حسین بن علی (ع) بهرگونه تحریکی دست میزند و روی سوابق دشمنی که با خاندان امیر المؤمنین (ع) داشت دستگاه حکومت را بکشتن آن حضرت بر میانگیزد، چنانکه هنگامیکه فرماندار مدینه رأی مروان را درباره بیعت گرفتن از امام حسین (ع) خواست او گفت: اگر حسین بیعت نکرد سرش را بگیر^۱ .

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۵۰ و ارشاد مفید ص ۱۸۰

خطر شدید میشود :

پس از آنکه حاکم مدینه امام حسین (ع) را برای ابلاغ دستور یزید درباره بیعت احضار کرد و در آن مجلس نتوانست موافقت آنحضرت را جلب کند راضی شد که تصمیم نهائی بیعد موکول شود. امام از آن مجلس خارج شد ولی بعداً در طول بیست و چهار ساعت باز هم مأمور حاکم برای احضار امام بسراغوی رفت، اما آنحضرت از ملاقات مجدد با حاکم خود - داری کرد^۱ و در فکر این بود که راهی برای رهائی از این فتنه جدید پیدا کند. امام از مجموع قرائن استنباط کرد که خطر، خیلی شدید و نزدیک شده است .

آیا حسین بن علی (ع) در مقابل این تجاوز و تهاجمی که بوی شده و حتماً اقدامات شدیدتری را همراه داشت میتواند به نیروی نظامی متوسل شود؟ البته نه. آیا میتواند بیعت کند و آزاد باشد؟! البته نه. پس باید چه کند؟

در فرصت کمی که داشت با همه ناراحتی فکری که از این حادثه تلخ دامنگیر وی شده بود توانست راه سومی را انتخاب کند. يك راه عاقلانده و خردمندانهای که از شخصیتی مانند او غیر از آن انتظار نمیرفت اختیار فرمود و آن راه مقاومت و دفاع بود. و از آنجا که باید در راه دفاع تا ممکن است از فتنه و خونریزی جلوگیری شود تصمیم گرفت برای دفاع از جان و ایمان خود و برای دفاع از اسلام برای مدت نامعلومی از وطن خود مدینه صرف نظر کند و بجائی برود که هم از خطر دور باشد و هم بتواند در آنجا اوضاع سیاسی را بررسی کند و مطالعه دقیقى درباره امکان و عدم امکان

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۵۲ و ارشاد مفید ص ۱۸۰

برگرداندن خلافت بمرکز خود بنماید .

تدبیر امام :

تردیدى نیست که هر عاقلی در امور جاری زندگی تدبیر و مال- اندیشی میکند و تا آنجا که عقل و فکر او اجازه میدهد از اول هر کاری عاقبت آنرا میاندایشد و در کلمات بزرگان آمده است که: «قَدِيمُ الْخُرُوجِ قَبْلَ الْوُلُوجِ» .

بر سر کاری که در آئی، نخست رخنه بیرون شدنش کن درست. و بهمین سبب بود که رسول خدا (ص) در کارهای خود منتهای عاقبت- اندیشی را بخرج میداد، و در هر کاری تمام جوانب و اطراف آنرا ملاحظه مینمود و با آن عقل و درایتی که مخصوص آنحضرت بود تا اعماق هر کاری را درست مطالعه میکرد و راهی را که بصلاح خود و امتش نزدیک تر و نتیجه اش بهتر مینمود انتخاب میفرمود .

و بدین سبب وقتیکه اهل مکه برای کشتن وی توطئه کردند برای حفظ جان خود و حفظ اسلام و اجرای برنامه های وسیع اصلاحی خویش شبانه از مکه بیرون رفت و بغار «ثور» پناه برد و سه روز در آنجا ماند و بعداً برای رفتن بمدینه راهنما گرفت تا گرفتار خطر نشود .

و همچنین در هر حادثه رزمی که پیش میآمد در جبهه بندی و استحکامات و اکتشافات نظامی و تعیین راههای دفاع و برقرار کردن برجهای مراقبت و دیدبانی و خلاصه در تمام فنون جنگی بانهایت دقت باتدبیر حکیمانه خود تا آنجا که ممکن بود زمینه موفقیت و پیروزی را برای خود و سربازان

۱- کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۷۳ چاپ لبنان

خود فراهم میساخت .

يك نظر اجمالی به جبهه بندی در جنگ «بدر» و «أحد» و حادثه کم نظیر «خندق» این مطلب را درست روشن میکند. البته مصلحت خداوندی نبود که رسول خدا (ص) همیشه با علم غیب و نیروی اعجاز پیش برود و از همین جهت گاهی آسیب میدید و شکست میخورد .

در قرآن کریم آمده است: «وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ»^۱. اگر از همه غیب آگاه بودم بیشتر جلب خیر میکردم و هیچ آسیبی بمن نمیرسید» .

بنابر این رسول خدا (ص) در کارهای خود همان راههای عقلانی را بافکری روشن و بصیرتی نافذ تعقیب مینمود و برای رسیدن به هدف خویش تدابیر حکیمانه میاندایشد ولی در عین حال گاهی باشکست رو برو میشد. آیا ممکن است حسین بن علی (ع) که عقل و فکرش چکیده عقل و فکر پیغمبر است بدون نقشه صحیح و بدون تدبیر دقیق از يك برنامه مبهم و نقشه درهم و برهم پیروی کند و دست با قدمی بزند که پشیمانی بیار آورد؟! گمان نمیکنم کسی که امام حسین (ع) را بشناسد در باره آنحضرت اینطور فکر کند، بلکه هر کس فرزند برومند علی (ع) را بشناسد حکم میکند که باید او از يك نقشه عاقلانه و حساب شده پیروی نماید. و در این هنگام که خطر خیلی شدید و نزدیک شده است باید کاری را انجام دهد که نه با اسلام ضربه بزند و نه بحکومت ظلم و استبداد کمک کند و نه از عظمت بیت نبوت و شرف خانوادگی خود بکاهد و نه در اجتماع، تشنج و آشوب و خونریزی بی ثمر پیش آید.

۱- سورة اعراف آیه ۱۸۸

در نظر امام در این موقع که خطر خیلی نزدیک شده بود هیچ کاری عاقلانه تر از این نبود که مثل رسول خدا (ص) که هنگام خطر از مکه هجرت فرمود تا در محیط مناسب مدینه که قبلاً پیش بینی و زمینه سازی شده بود برنامه های وسیع اصلاحی خود را پیاده نماید، او هم مثل جدش از وطن خود هجرت فرماید و بجائی که از خطر دورتر است برود تا بتواند مطالعات دقیق خود را درباره زمینه تشکیل حکومت برای نجات اسلام و مسلمانان شروع کند.

و برای این کار هیچ جائی مناسب تر از مکه نبود زیرا مکه چون حرم خدا بود هم از خطر دورتر بود و هم چون مرکز جهان اسلام بود این امکان را با امام میداد که با سایر اقطار اسلامی روابط لازم را برقرار سازد و برای حمایت اسلام نقشه های وسیعی را طرح نماید.

رسول خدا (ص) هنگام خطر از مکه بمدینه هجرت فرمود ولی فرزندش حسین (ع) بعکس هنگام خطر از مدینه ب مکه هجرت نمود^۱ و همین کوچ کردن آنحضرت اولین قدمی بود که در راه دفاع و مقاومت برداشت.

از آنچه گفتیم روشن شد که مهاجم از طرف حکومت یزید شروع شد و امام حسین (ع) بحکم عقل و قانون بدفاع پرداخت و اولین اقدام برای دفاع این بود که بی درنگ با خانواده و بستگان نزدیکش شبانه دور از چشم عمال حکومت از وطن خویش خارج گشت و بمکه حرم امن خدا هجرت فرمود. و هنگامیکه از مدینه خارج میشد آیهای را که مربوط

۱- در تهذیب تاریخ ابن عساکر آمده است که امام حسین علیه السلام در مکه به خانه عباس بن عبدالمطلب وارد شد (تهذیب ابن عساکر ج ۴ ص ۳۲۸)

به هجرت حضرت موسی است تلاوت نمود: **وَفَخَّرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**^۱ یعنی موسی از ترس جانش از شهر خارج شد در حالیکه هر لحظه انتظار تعقیب داشت، گفت: پروردگارا مرا از شر این مردم ستمگر نجات بده.

تلاوت این آیه شریفه در وقت حرکت از مدینه دلیل مهاجم حکومت و حرکت دفاعی امام است.

يك نکته :

هر کسی از خود می پرسد که اگر حکومت یزید مزاحم امام حسین (ع) نمیشد آیا آنحضرت در خانه اش می نشست و مثل زمان معاویه از فعالیت های انقلابی خودداری میکرد؟

در اینجا باید گفت: همانطور که خود امام فرموده بود: پس از مرگ معاویه درباره انقلاب فکری خواهم کرد^۲. و از طرفی آنحضرت حدیثی از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرموده است: هر کس زمامدار ستمگری را ببیند که حقوق خلق و احکام خدا را پایمال میکند وظیفه اوست که در تغییر ظلم او بکوشد و گرنه خدا با همان زمامدار ستمگر محشورش میکند.^۳

بنابراین اگر یزید هم مزاحم امام نمیشد باز تکلیف آنحضرت بود برای تغییر حکومت ظلم اقدام کند. ولی چون این تکلیف مثل همه تکالیف

۱- سورة قصص آیه ۲۱

۲- ارشاد ص ۱۷۹

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴

دیگر مشروط بقدرت است ، لازم بود امام در درجه اول به بررسی و ارزیابی قدرت خویش پردازد و در صورت امکان تحصیل قدرت کند. آنگاه اگر قدرت نظامی وی بحد کافی بود بمنظور نجات اسلام برای تشکیل حکومت اقدام فرماید .

بنابراین اگر حکومت یزید مزاحم امام حسین (ع) نمیشد باز هم آنحضرت پس از مرگ معاویه که طبعاً حکومت بنی امیه لرزان و ضعیف میشد به بررسی اوضاع سیاسی و ارزیابی نیروی نظامی خویش میپرداخت و اگر شرائط مساعد بود برای تشکیل حکومت عادلانه اسلامی و سوزاندن ریشه ظلم اقدام میفرمود .

پس باید گفت : روح قیام ابتدائی در مرحله اول قیام ، موجود بوده . و اگر مامیکوئیم : مرحله اول قیام آنحضرت مقاومت و دفاع (و ضمناً بررسی اوضاع سیاسی) بوده از اینجهت است که حرکت امام با تهاجم حکومت شروع شده و مادر آنچه واقع شده بحث میکنیم نه در آنچه ممکن بود واقع شود .

آری چیزی که هست اگر حکومت یزید با امام تهاجم نمیکرد ممکن بود آنحضرت ارزیابی و بررسی اوضاع سیاسی را در همان مدینه شروع کند و با این سرعت و شتاب آنهم مخفیانه و شبانه بمکه هجرت نفرماید و اگر لازم شد در فرصت دیگری مثلاً در ایام حج بمکه مسافرت نماید تا تماسهای لازم را با مردم سایر اقطار اسلامی برقرار سازد و زمینه کار خود را روشن تر و مطمئن تر گرداند .

و در هر صورت معلوم بود که تماسهای امام باید در درجه اول با عراق و بخصوص با کوفه برقرار شود چون هسته مرکزی نیروهای آن

حضرت در کوفه بود ، و فاصله بین مکه و مدینه در حدود هشتاد فرسخ است یعنی مدینه نسبت بمکه هشتاد فرسخ بکوفه نزدیک تر است و هشتاد فرسخ بادر نظر گرفتن وسائل حمل و نقل در آنروز مسافت زیادی بود .

بنابراین اگر رابطه امام با مردم کوفه از مدینه برقرار میشد هشتاد فرسخ راه کم میشد و ارتباط با کوفه سریع تر انجام میگرفت و اخبار زودتر میرسید و مشکلات در راه نهضت کمتر میشد .

دلیل دوم :

خبر خودداری امام حسین (ع) از بیعت یزید و پناهنده شدن آن حضرت بمکه معظمه در حجاز بسرعت منتشر شد و از حجاز بعراق رسید و این خبر بعد از خبر مرگ معاویه بعنوان مهم ترین اخبار روز زبان بزبان میگشت و بیش از هر چیز دیگر جلب توجه محافل سیاسی را کرده و رجال سیاست درباره آن بگفتگو می پرداختند و هر صاحب نظری درباره آن نظری میداد .

در منزل «سُلیمان بن صُرَد خُزاعی» که از صحابه رسول خدا (ص) و از رجال برجسته سیاسی و شخصیتهای ممتاز و خوش سابقه کوفه بود انجمن سیاسی بسیار حساسی تشکیل شد که در آن جمعی از رجال ورزیده و جهان دیده از قبیل «حبیب بن مظاهر اسدی» شرکت کردند. سخنان این انجمن در اطراف مرگ معاویه و ستمکاریها و تجاوزات بی حد و حصر وی و حکومت تحمیلی یزید و تهاجم حکومت جدید بحسین بن علی (ع) و پناه بردن پسر پیغمبر (ص) بحرم امن خدا دور میزد .

سُلیمان بن صُرَد که خود ریاست جلسه را به عهده داشت يك كنفرانس مهم و پر معنائی داد و در ضمن آن گفت : اگر شما آمادگی کامل دارید که

در راه امام حسین (ع) فداکاری کنید بوی بنویسید و دعوتش نمائید و اگر آماده فداکاری نیستید او را فریب ندهید . سخنان بلیغ و پرمغز سلیمان در اهل جلسه تأثیرشایان توجهی کرد و همه آنان گفتند : ما آماده جانبازی در راه امام حسین (ع) هستیم .

در این سخنرانی سلیمان بن صُرد ، يك جمله هست که ماهیت حرکت امام را در مرحله اول روشن میکند و آن جمله اینست :
« وَهَذَا الْحَسِينُ بْنُ عَلِيٍّ قَدْ خَالَفَهُ وَصَارَ إِلَى مَكَّةَ هَارِبًا مِنْ طَوَاقِهِتِ آلِ أَبِي سُفْيَانَ ^۱ . این حسین بن علی است که بایعت یزید مخالفت کرده و برای رهایی از خطر گردنکشان آل ابی سفیان بمکه پناهنده شده است .
این جمله از سخنان سلیمان بن صُرد بخوبی دلالت میکند که امام حسین (ع) برای دفاع و رهایی از خطر تهاجم دستگاه حکومت از وطن خود خارج گشته و بمکه پناهنده شده است .

سلیمان بن صُرد که در آن زمان زندگی میکرد و از اوضاع و احوال سیاسی بخوبی اطلاع داشته است حرکت امام حسین (ع) را از مدینه بمکه بعنوان يك حرکت دفاعی در مقابل تهاجم حکومت یزید تشخیص داده و این دلیل بسیار روشنی است که حرکت امام در مرحله اول قبل از هر چیز دفاع و مقاومت اجتناب ناپذیری بوده است در مقابل تهاجم حکومت .

دلیل سوم :

امام حسین (ع) در یکی از منازل بین راه کوفه پس از آنکه خبر قتل «قیس بن مُسَیَّر» صیداوی نماینده آنحضرت بوی رسید سخنان تأثر-انگیزی بزبان آورد و یاران امام سخنان ارزنده ای که حاکی از وفاداری

۱- لهوف ص ۲۷ و مشیرالاحزان ص ۱۰

آنان بود به حضرتش عرضه داشتند . پس آنگاه فرزندان و برادران و اهل بیت خود را جمع کرد و نگاه حسرت آمیزی به آنان نمود و گفت :
« اللَّهُمَّ إِنَّا عِتْرَةُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ (ص) وَقَدْ أُخْرِجْنَا وَطَرِدْنَا وَأُزِعْنَا عَنْ حَرَمِ جَدِّنا وَتَعَدَّتْ بَنُو أُمَيَّةَ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ فَخُذْنَا بِحَقِّنا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ^۱ .

بارالها ما عترت پیغمبر تو محمد هستیم، ما را از حرم جدمان بیرون کردند و بنی امیه بر ما ستم روا داشتند، خدایا حق ما را برای ما بگیر و ما را برگروه ستمکاران یاری ده .

از این سخن امام (ع) که : « ما را از حرم جدمان بیرون کردند » معلوم میشود تهاجم دستگاه حکومت یزیدی امام را ناچار کرده است که از حرم رسول خدا (ص) خارج گردد .

دلیل چهارم :

پس از شهادت امام حسین (ع) هنگامیکه عبدالله زُبَیر نماینده یزید را از مکه بیرون کرد و از مردم برای خود بخلافت بیعت گرفت از ابن عباس هم دعوت کرد که با وی بیعت کند ولی ابن عباس نپذیرفت، در این هنگام یزید بن معاویه برای ابن عباس نامه ای نوشت و در آن از وی قدردانی کرد که با عبدالله زُبَیر بیعت نکرده و به بیعت یزید وفادار مانده است .

ابن عباس نامه شجاعانه و پرمعنائی برای یزید نوشت و در ضمن آن چند جمله درباره امام حسین (ع) و روش حکومت یزید درباره آنحضرت نکاشت که بطور صریح تهاجمی را که در مرحله اول قیام امام از طرف حکومت وقت نسبت بوی شده است روشن میکند . ابن عباس ضمن این

۱- بحار ج ۱۰ ص ۱۸۹

نامه نوشته است :

« وَمَا أَنَسَ مِنَ الْأَشْيَاءِ فَلَسْتُ بِنَاسٍ إِطْرَادَكَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ مِنْ حَرَمِ
رَسُولِ اللَّهِ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ . من هر چیز را فراموش کنم این را فراموش
نخواهم کرد که تو حسین بن علی را از حَرَم پیغمبر خدا (ص) بیرون
کردی و ناچارش ساختی که بحرم خدا مکه برود . »

از این جمله بخوبی روشن میشود ابن عباس که در آن زمان زندگی
میکرده چنین تشخیص داده است که حکومت یزید با امام حسین (ع)
تهاجم ابتدائی کرده و آنحضرت را ناچار کرده است که از مدینه به مکه
هجرت نماید .

دلایلی در مرحله دوم :

تا اینجا چهار دلیل تاریخی دربارهٔ مرحله اول قیام امام ذکر کردیم
که تهاجم حکومت و مقاومت آنحضرت را ثابت میکرد . اینک بذکر دلایلی
تاریخی مرحله دوم قیام می پردازیم یعنی از وقتی که امام تصمیم گرفت
بکوفه برود تا وقتی که با حُرّ بن یزید برخورد کرد . قبلاً توضیح دادیم که
مرحله دوم قیام امام دو جنبه داشت ، یکی جنبه دفاع و مقاومت و دیگری
جنبه تشکیل حکومت .

دفاع از آنجهت که در مرحله دوم از طرف حکومت مورد سوء قصد
واقع شد .

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۳۵ و مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷۸ و تذکره

سبط ابن الجوزی ص ۲۷۵

و تشکیل حکومت بدین علت که در مقابل افکار عمومی و وجود
نیروی کافی از نظر حمایت اسلام مسئولیت خطیری احساس کرد و چنین
دانست که در آن شرائط واجب است اسلام و مسلمانان را از آن وضع ناگوار
نجات دهد ، و تشخیص داد که راه نجات دادن اسلام و مسلمانان منحصر
به تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی است .

اینک در این مرحله باید دو چیز ثابت شود :

۱- اینکه امام مورد سوء قصد واقع شده بود .

۲- اینکه تصمیم داشت از راه پیروزی نظامی حکومت مستقلی

تشکیل بدهد .

ابتداءً برای اینکه معلوم شود آن حضرت در مرحله دوم مورد سوء
قصد و تهاجم واقع شده است چند دلیل تاریخی می آوریم ، آنگاه بمسئله
تشکیل حکومت اشاره ای مینمائیم .

دلیل اول :

فَرَزْدَق شاعر میگوید : سال ۶۰ هجری با مادرم برای حج رفتم
آنگاه که وارد حرم مکه شدیم کاروانی را دیدم که از مکه خارج شده
و افراد کاروان اسلحه با خود حمل کرده اند . پرسیدم : این کاروان از
کیست ؟ گفتند : از حسین بن علی (ع) بحضور آنحضرت رفتم و سلام
کردم و گفتم : پدر و مادرم قربان شما ای فرزند پیغمبر ! چرا پیش از آنکه
اعمال حج را انجام دهی از مکه خارج شده ای ؟ فرمود : «لَوْلَمْ أَعْجَلْ لِأُخِذْتُ .
اگر برای اعمال حج میماندم و زودتر خارج نمیشدم دستگیر میشدم .»
از این سخن امام بخوبی معلوم میشود که آنحضرت در مرحله دوم

۱- ارشاد مفید ص ۱۹۹

قیام مورد سوء قصد واقع شده و از اینرو زودتر از مکه معظمه هجرت فرموده است . و از اینجاست که مرحوم شیخ مفید فرموده است :

«وَلَمْ يَتِمَّكَ عَنْ تَمَامِ الْحَجِّ مَخَافَةَ أَنْ يُقْبَضَ عَلَيْهِ فَيُنْفَذَ بِهِ إِلَى يَزِيدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ»^۱: امام نتوانست اعمال حج را بجا آورد از ترس اینکه مبادا او را دستگیر کنند و نزد یزید بن معاویه بفرستند .

دلیل دوم :

هنگامی که کاروان امام حسین (ع) از مکه بسوی کوفه میرفت شب در منزل « ثعلبیه » توقف کردند صبحگاهان مردی از اهل کوفه بنام « أَبَوْهَرَّةَ أَرْدَبِي » بحضور امام آمد و پرسید : ای فرزند پیغمبر ! چرا از حرم خدا و حرم جدت بیرون آمدی ؟! امام فرمود :

« يَا أَبَاهِرَّةَ إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ قَدْ أَخَذُوا مَا لِي فَصَبْرْتُ وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبْرْتُ وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ^۲ . ای ابوهیره ! بنی امیه مال مرا گرفتند صبر کردم به آبروی من لطمه زدند صبر کردم اکنون خواستند خونم را بریزند ، برای مقاومت در برابر تهاجم و سوء قصد آنان نقل مکان کردم .

از این سخن امام معلوم می شود آنحضرت در مکه مورد سوء قصد واقع شده و از وی سلب مصونیت کرده اند و امنیت جانی نداشته است ، از اینرو زودتر بسوی کوفه حرکت فرموده است . و این سوء قصد مربوط به مرحله دوم قیام امام است .

۱- ارشاد مفید ص ۱۹۹

۲- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۲۶ لهوف ص ۶۲ مشیرالاحزان ص ۲۳

دلیل سوم :

سابقاً اشاره شد که یزید بن معاویه ضمن نامه ای از ابن عباس تشکر کرده بود که او با عبدالله زبیر بیعت نکرده است ، و ابن عباس در جواب یزید نامه ای نوشت و ما يك جمله از آنرا که مربوط به مرحله اول قیام امام بود قبلاً نقل کردیم ، و اینك جمله دیگری از آن نامه که مربوط به مرحله دوم قیام آنحضرت است در این جا نقل می کنیم :

ابن عباس به یزید نوشت :

«وَمَا أَنَسَ مِنَ الْأَشْيَاءِ فَلَسْتُ بِنَاسٍ دَسَّكَ إِلَيْهِ (الْحُسَيْنِ) الرَّجَالُ

تَنَالُهُ فَاشْخَصْتَهُ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ إِلَى الْكُوفَةِ^۱ . من هرچیز را فراموش کنم این مطلب را فراموش نخواهم کرد که توجمی از مأموران خود را محرمانه فرستادی تا حسین بن علی (ع) را در مکه ترور (یا دستگیر) کنند ، و بدین گونه آنحضرت را ناچار کردی از حرم خدا مکه معظمه بسوی کوفه حرکت نماید .

ابن عباس که از رجال سیاست است و از نزدیک ناظر جریان قیام امام حسین (ع) بوده می گوید: عمال حکومت یزید امام را در مکه آزاد نگذاشته و خواسته اند فرزند پیغمبر (ص) را ترور (یا دستگیر) کنند ، و از اینرو امام بحکم اضطرار از مکه بسوی کوفه هجرت فرموده است . از این سخن ابن عباس تهاجم و سوء قصد حکومت نسبت به امام در مرحله دوم قیام آنحضرت بخوبی روشن می گردد .

تا اینجا سه دلیل تاریخی درباره جنبه دفاعی قیام امام در مرحله

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۳۵ و مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷۸ و تذکره

دوم ذکر کردیم ، و اینک بمسئله تشکیل حکومت که مربوط به مرحله دوم قیام حسین بن علی (ع) است اشاره می کنیم :

دوجانبه شد :

از هنگامی که امام حسین (ع) تصمیم گرفت از مکه بکوفه هجرت فرماید نهضت وی دو جنبه پیدا کرد : یکی جنبه مقاومت ، و دیگری تشکیل حکومت. در تاریخ قیام امام می بینیم مسئله زمامداری و حکومت اسلامی در سخنان آنحضرت مطرح شده است، چنانکه ضمن نامه ای که توسط مسلم بن عقیل برای مردم کوفه فرستاد میفرماید :

«فَلَقَمْرِي مَا إِلَّا إِمَامٌ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَالْقَائِمُ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ بَدِينِ الْحَقِّ»

بجان خودم قسم زمامدار و حاکم بر مسلمانان فقط کسی می تواند باشد که بقرآن کریم عمل کند و عدالت را برپا دارد و تسلیم دین حق باشد (و او جز امام حسین (ع) نیست) .

و نیز پس از برخورد با خُربن یزید ریاحی ضمن خطابه ای که در برابر حر واردوی او ایراد کرد فرمود :

«وَتَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ أَوْلَىٰ بِوِلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَوْلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ

لَهُمْ وَالسَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ^۲. ما خانواده پیغمبر (ص) برای زمامداری کشور اسلامی شایسته تریم از اینان که بدروغ ادعای مقام خلافت می کنند و براساس ظلم و ستمگری با شمارفتار مینمایند».

از این سخنان امام معلوم می شود که در مرحله دوم قیام ، علاوه

۱- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۱ و ارشاد مفید ص ۱۸۳

۲- کامل ج ۴ ص ۴۷ و ارشاد مفید ص ۲۰۵

بر مقاومت در برابر تهاجم حکومت ، در فکر این بوده است در آن شرائط مساعد که عوامل پیروزی نظامی آنحضرت فراهم بود حکومت مستقلی در مرکز عراق تشکیل بدهد و ریشه حکومت ظلم را بسوزاند. و این مطلب را در بخش اول بتفصیل بیان کردیم .

دلایل پای مرحله سوم :

آنچه تا اینجا گفتیم درباره ماهیت قیام امام در مرحله اول و دوم بود. و اینک لازم است درباره ماهیت قیام آنحضرت در مرحله سوم گفتگو کنیم یعنی از وقتی که با خُربن یزید برخورد کرد تا قبل از شروع جنگ ، و بتعبیر روشن تر از وقتی که امام زیر نظر نیروهای مسلح دشمن قرار گرفت تا پیش از درگیری نظامی .

باید دانست که پس از برخورد حسین بن علی (ع) با خُربن یزید چون دیگر پیروزی نظامی برای امام ممکن نبود وظیفه تشکیل حکومت خود بخود از میان برخاست زیرا هر تکلیفی مشروط بقدرت است. و این مطلب مورد اتفاق علمای اسلام است. بدینجهت از این پس اقدامات امام بصورت دفاع خالص درمی آید آنهم در چهارچوب حفظ صلح و جلوگیری از جنگ. اینک برای اثبات این مطلب بچند دلیل تاریخی اشاره میکنیم:

دلیل اول :

آنگاه که کاروان حسین بن علی (ع) بسوی کوفه میرفت در محل

«ذُوخُسَم» پیشاهنگان قشون دشمن بفرماندهی خُربن یزید ریاحی به

منظور محاصره و جلب امام (ع) با آنحضرت تلافی کردند و او را زیر نظر گرفتند .

امام حسین (ع) پیش از نماز ظهر بپاخواست و برای عده هزار نفری سپاه دشمن سخنرانی کرد و در ضمن سخنان خود فرمود: من بطور ابتدائی و بدلخواه خود بسوی کوفه نیامدم بلکه درخواستهای پی گیر مردم باعث شد که بسوی کوفه حرکت کنم . اینک اگر بامن پیمان وفاداری می بندید به شهر شما کوفه می آیم .

«وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَكُنْتُمْ لِمَقْدَمِي كَارِهِينَ وَلِقُدُومِي عَلَيْكُمْ بَاغِضِينَ أَنْصَرْتُ

مِنْكُمْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي جِئْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ^۱ . و اگر حاضر نیستید مرا بپذیرید بهمان محلی که از آنجا آمده ام برمیگردم» . و این سخنان را پس از نماز عصر هم بار دیگر تکرار کرد .

بدیهی است اینکه حسین بن علی (ع) میفرماید: اگر آماده پذیرفتن من نیستید برمیگردم ظاهر سازی یا شوخی نیست، بلکه آنحضرت واقعاً تصمیم داشته است اگر بگذارند مراجعت فرماید، زیرا اکنون که عُبَيْدِ اللَّهِ زیاد حاکم یزید بن معاویه بر عراق مسلط است و نیروهای وی برای جلب امام آمده اند دیگر امکان و قدرت تشکیل حکومت برای امام حسین (ع) نیست و چون قدرت نیست، تکلیف نیست^۲ . از اینرو امام تصمیم میگیرد مراجعت نماید تا نیروهای آنحضرت بحالت ذخیره باقی بمانند و بتواند در فرصتهای دیگری اقدامات لازم را بنفع اسلام بنماید.

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۳، ارشاد مفید ص ۲۰۵

۲- تکلیف تشکیل حکومت نیست ولی تکلیف امر بمعروف و نهی از منکر

همچنان باقی است.

این روش بسیار عاقلانه ، روش کسی است که در مقابل دیکتاتوری حکومت بی تدبیر حالت مقاومت و دفاع بخود گرفته و میخواهد تا آنجا که ممکن است از فتنه و خونریزی جلوگیری کند .

دلیل دوم :

پس از آنکه عمر بن سعد بر خلاف میل قلبی خود ، آمدن بکر بلا و مقابله با امام حسین (ع) را پذیرفت اولین رابطه ای که با آنحضرت برقرار کرد این بود که نماینده ای نزد امام فرستاد و بوی گفت: از حسین بن علی پرس: برای چه باینجا آمده ای؟ امام در جواب فرستاده عمر بن سعد فرمود: مردم کوفه بمن نوشتند و از من دعوت کردند بکوفه بیایم، آنگاه فرمود: «قَامَا لِذِكْرِ هَتْمُونِي فَأَنَا أَنْصَرْتُ عَنْكُمْ^۱ . اکنون اگر آماده پذیرش من نیستید برمیگردم» .

امام حسین (ع) این پیشنهاد را بطور لغو و بیهوده نمیفرماید بلکه از روی حقیقت مایل است او را آزاد بگذارند تا بحجاز برگردد . آنحضرت میخواهد از فتنه و خونریزی جلوگیری کند و نگذارد کوچکترین حادثه نامطلوبی بوجود بیاید چه رسد بحادثه وحشتناکی که در تاریخ بشریت نظیر ندارد .

از این سخن امام بخوبی معلوم میشود که اقدامات وی در این مرحله (مرحله سوم) بصورت مقاومت و دفاع خالص بوده است آنهم در چهارچوب حفظ صلح و پرهیز از جنگ .

دلیل سوم :

روز عاشوراء امام حسین (ع) در یکی از خطبه های تاریخی خویش

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۱، ارشاد ص ۲۰۹، الاخبار الطوال ص ۲۲۷

که برای آن مردم فریب خورده ایراد فرمود کوشش فراوانی کرد که از جنگ و خونریزی جلوگیری کند و بهمین منظور سخنانی درباره شخصیت و مقام خود بیان فرمود و در اواخر خطبه بچند نفر از سران کوفه از قبیل شَبَث بن رَبِیع و قیس بن أَشَعَث خطاب کرد که : مگر شما بمن ننوشتید : بکوفه بیا که لشکری آراسته و گوش بفرمان آماده پشتیبانی تست؟! آنان جواب دادند: نه، ما چنین چیزی ننوشته ایم ، امام فرمود : سبحان الله ! بخدا قسم شما ننوشتید. آنکاه گفت :

«أَيُّهَا النَّاسُ إِذْ كَرِهْتُمُونِي فَدَعُونِي أَنْصَرِفَ إِلَى مَأْمَنِي مِنَ الْأَرْضِ». ای مردم! اگر مرا نمیخواهید آزادم بگذارید تا بگوشه‌ای از زمین بروم که امنیت داشته باشم .

این پیشنهاد خردمندانه که از روح صلح جوئی فرزند پیغمبر (ص) حکایت میکند بخوبی میفهماند که آنحضرت کوشش میکرده از تصادم جلوگیری نماید و فعالیتهای امام در این مرحله جنبه دفاعی داشته است .

يك تذکره:

گاهی گفته میشود که ممکن است این سخن امام را که «دَعُونِي أَنْصَرِفَ» بگذارید برگردم، باصطلاح، «توجیه» کنیم و بگوئیم که مقصود آنحضرت اتمام حُجَّت بوده است.

در اینجا باید گفت: اگر مقصود از اتمام حُجَّت اینست که امام بحسب ظاهر فرموده است : بگذارید برگردم بطوریکه اگر آنحضرت را آزاد میگذاشتند بر نمیگشت در اینصورت حجت بر آنان تمام نمیشد بلکه راه

اعتراض باز میشد و میگفتند : ما که حسین بن علی را آزاد گذاشتیم پس چرا برنگشت ؟

و اگر مقصود از اتمام حجت اینست که امام از روی واقعیت میفرمود: بگذارید برگردم و اگر او را آزاد میگذاشتند بر میگشت در اینصورت کلمه «توجیه» معنی ندارد زیرا در این فرض مقصود آنحضرت از اینکه میفرماید: بگذارید برگردم واقعاً اینست که او را آزاد بگذارند برگردد، و در اینصورت است که حجت بر آنان تمام میشود و بدینگونه محکوم میگرددند که با اینکه امام حسین (ع) واقعاً میخواست برگردد از برگشتن پسر پیغمبر (ص) جلوگیری کردند و این حادثه غم انگیز را بوجود آوردند.

خلاصه آنچه گذشت :

تا اینجا برای مرحله اول، چهار دلیل و برای مرحله دوم و سوم هر يك سه دلیل ذکر کردیم مجموعاً ده دلیل و از مجموع این ده دلیل معلوم شد که در این سه مرحله، تهاجم از طرف حکومت وجود داشته و در مقابل، روح مقاومت هم در اقدامات امام حسین (ع) محفوظ بوده است.

و ضمناً این نکته هم روشن گشت که در مرحله دوم قیام، بیشتر فکر آنحضرت این بود که در آن شرائط مساعد با تشکیل حکومت نیرومندی اسلام را از چنگال حکومت ضد اسلام یزید نجات بدهد .

و نیز روشن شد که در مرحله سوم قیام که دیگر امکان تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت بمرکز خود نبود بیشتر فکر امام این بود که با ترك مخاصمه و برقرار کردن يك نوع صلح شرافتمندانه از برخورد نظامی و خونریزی جلوگیری نماید .

جنگ اضطراری :

از اینجا میتوان بماهیت دفاعی اقدامات امام در مرحله چهارم (مرحله جنگ) پی برد زیرا در صورتی که آنحضرت در مرحله سوم برای ترك مخاصمه آنهمه کوشش کند مسلم است که بجنگ و خونریزی راضی نبوده ، و این دستگاه حکومت ضد اسلام و جنگ طلب بود که دامن امام را بجنگ کشانید و امام حسین (ع) بحکم اضطرار بدفاع پرداخت .

اگر پسر پیغمبر (ص) اسلحه بدست گرفت و باعده کم در مقابل سپاه فراوان دشمن مقاومت کرد بحکم ضرورت دفاع و بحکم وظیفه قانونی و وجدانی بود زیرا در مقابل حمله نیروهای تجاوزکار و جنگ طلب چاره ای بغیر از دفاع جوانمردانه و جانبازانه نداشت و این از قوانین حقوقی بین المللی است که هر کسی مورد تهاجم واقع شد حق مقاومت و دفاع دارد .

امام یقین داشت که اگر تسلیم عبیدالله زیاد شود آنحضرت را ذلیلانه خواهد کشت^۱ . و دلیل این مطلب اینست که روز عاشورا وقتیکه «قیس بن اشعث» بامام گفت : تو تسلیم حکم ابن زیاد بشو و مطمئن باش که آسیبی بتو نخواهد رسید ، آنحضرت در جواب قیس فرمود :

« أَنْتَ أَخْوَأُ خَيْكَ أَتُرِيدُ أَنْ يَطْلُبَكَ بَنُو هَاشِمٍ بِأَكْثَرِ مِنْ دَمِ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ ؟
لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّيْلِ^۲ . تو برادر همان محمد بن اشعث هستی که مسلم را امان داد ولی ابن زیاد او را کشت ، تو هم مثل برادرت میخواهی مرا فریب بدهی که تسلیم شوم آنگاه مرا خلع سلاح کنی

۱- و چنین تسلیمی هرگز بسود اسلام نخواهد بود.

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳

و نزد ابن زیاد بیرپد تا مرا هم مثل مسلم بکشد آیا تو میخواهی علاوه بر خون مسلم بن عقیل ، بنی هاشم خون مرا هم از تو مطالبه کنند ؟ نه بخدا قسم من فریب نمیخورم ، و دست تسلیم و ذلت به اینان نمیدهم .

در این شرائط امام حسین (ع) پس از تهاجم نیروهای تجاوزکار ابن زیاد باید مقاومت کند و چاره ای بغیر از این نبود و سرانجام مقاومت یکی ازدو چیز بود :

۱- موفقیت و پیروزی اگر چه با احتمال يك در صد باشد ،
« كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ . چه بسا ، عِدَّةٌ كَمِيَّ بَخَوَاسْتِ
خدا بر عِدَّةٌ بيشتری پیروز شده اند .

۲- شهادت افتخار آمیز در راه دفاع .

پس معلوم شد که در مرحله چهارم (مرحله جنگ) فعالیت های امام فقط جنبه مقاومت و دفاع داشته است .

يك نکته :

نباید تصور شود که امام در مرحله چهارم چون خواهان صلح بود و عمال حکومت نپذیرفتند از اینرو از شخص خودش دفاع کرده نه از اسلام . این تصور صحیح نیست زیرا وقتی که قیام ، از اول برای زنده کردن اسلام شروع شد در همه مراحل آن از آغاز تا انجام همان فکر و روح و همان هدف موجود است . و دفاع امام در مرحله چهارم نیز چون دنباله قیام الهی و آسمانی آنحضرت بود دفاع از اسلام محسوب میشود . روی این حساب تهاجم به امام تهاجم به اسلام و دفاع امام بایک دید وسیع

۱- سوره بقره آیه ۲۴۹

در همه مراحل دفاع از اسلام بوده است .

چنانکه نباید تصور شود که در جنگ اُحد چون رسول خدا (ص) مایل بود نیروهای مهاجم برگردند و جنگ واقع نشود از اینرو آنگاه که آنحضرت در میدان جنگ با صورت ضربت خورده و مجروح دفاع میکرد دفاع از شخص خودش کرده نه از اسلام . این صحیح نیست زیرا فعالیتها و کوششهای رسول خدا (ص) چون از اول بخاطر دفاع از اسلام بوده همین فکر و روح در همه مراحل آن از آغاز تا انجام موجود بوده و دفاع آنحضرت در مرحله اخیر جنگ نیز دفاع از اسلام محسوب میشود .

بنابراین دفاع امام حسین (ع) در مرحله چهارم قیام خود مانند دفاع رسول اکرم (ص) در مرحله اخیر جنگ اُحد بوده است .

دراة ترك خصومت :

گاهی این مطلب به ذهن بعضی از روشنفکران میآید که : آیا بهتر نبود آنوقت که دیگر پیروزی نظامی برای امام حسین (ع) میسر نبود برای رفع بحرانی که بین امام و حکومت وقت بوجود آمده بود مذاکرات صلح آغاز گردد تا کار بمسالمت انجامد چنانکه سران شرق و غرب برای رفع بحرانهای سیاسی و جنگی کنفرانس صلح تشکیل میدهند؟

آیا بصلاح امام و مسلمانان نزدیکتر نبود که باب مذاکرات را مفتوح سازند و با گذشت و جوانمردی این مشکل سیاسی را حل کنند؟!

آیا بعقل و درایت نزدیکتر نبود که امام حسین (ع) با آن همه دلسوزی و خیرخواهی که نسبت باسلام و مسلمانان داشت پیشنهاد کند که در محیط آرامی مذاکرات صلح شروع شود تا راه حل مشکل را بیابند و

اسلام و مسلمانان بچنین حادثه خسارت باری دچار نشوند ؟

جواب این مطلب اینست : از وقتی که امام حسین (ع) در مدینه مورد تهاجم واقع شد و بحکم اضطرار بمکه هجرت فرمود بین امام و حکومت وقت قطع رابطه شد و مسئول این قطع رابطه حکومت بی تدبیر بود . و در ایامی که آنحضرت در مکه اقامت داشت چون تقاضای شدید مردم عراق برای امام مسئولیت جدیدی بوجود آورد و از طرفی پیروزی نظامی ممکن بود فرزند پیغمبر (ص) تصمیم گرفت برای نجات اسلام در مرکز عراق حکومت مستقلی تشکیل بدهد و خلافت اسلامی را بمرکز خود برگرداند .

ولی پس از برخورد با حُر بن یزید که دیگر امکان تشکیل حکومت نبود آن مسئولیت خطیر خود بخود از امام برداشته شد . و در این مرحله این تنها امام حسین (ع) بود که پیشنهاد مسالمت و ترك خصومت نمود و بطور مؤکد و مکرر از عمال حکومت خواست که به نیروی نظامی متوسل نشوند و از جنگ و خونریزی جلوگیری کنند .

پیشنهاد مراجعت :

امام حسین (ع) در مرحله سوم قیام ، حداقل پنج دفعه پیشنهاد کرد که آنحضرت را آزاد بگذارند برگردد :

۱- آنگاه که با «حُر بن یزید» برخورد پیش از نماز ظهر پس از مذاکراتی پیشنهاد مراجعت فرمود .^۱

۲- یکبار دیگر بعد از نماز عصر همان پیشنهاد را تکرار نمود.^۲

۲۰۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۳ و ارشاد مفید ص ۲۰۵

۳- وقتی که فرستاده عمر بن سعد بدستوروی از امام پرسید: چرا باینجا آمده‌اید باز پیشنهاد مراجعت کرد.^۱

۴- روز عاشوراء ضمن یکی از خطبه‌هایش باز پیشنهاد مراجعت را مطرح نمود.^۲

۵- در ملاقات محرمانه‌ای که با عمر بن سعد کرد پیشنهاد برگشتن به حجاز را تکرار فرمود.^۳

چهار مورد از این پیشنهادها سابقاً ذکر شد و مورد پنجم را نیز ذیلاً شرح میدهم:

مذاکرات مقدماتی ترك خصومت:

در ایامی که امام حسین (ع) زیر نظر نیروهای مسلح عبیدالله زیاد قرار داشت برای رئیس قشون دشمن عمر بن سعد پیغام فرستاد که من میخواهم شبانه با تو ملاقات کنم. ابن سعد پذیرفت و شبانه با قریب بیست سوار از اردوی خود خارج شد و امام هم با عده‌ای قریب بیست نفر بسوی او رفت، آنگاه که بین دوازدو بهم رسیدند امام بیارانش دستور داد کنار بروند. عمر بن سعد هم بسربازانش گفت: بروند و جلسه سرتی بین امام و ابن سعد تشکیل شد.

این جلسه بدرخواست حسین بن علی (ع) تشکیل شد (دقت کنید). مذاکرات محرمانه طرفین خیلی طول کشید^۴ و دوبار یا سه بار دیگر هم

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۱ و ارشاد مفید ص ۲۰۹

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳ و ارشاد مفید ص ۲۱۰

۴- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۲ و ارشاد مفید ص ۲۱۰

جلسه سرتی تشکیل یافت و مذاکرات دنبال شد.^۱

این مطلب کاملاً طبیعی بنظر میرسد که امام در مذاکرات محرمانه، اول کوشش کرده باشد عمر بن سعد را راضی کند که با اردوی خود بکممک آنحضرت بشتابند و از همانجا بسوی کوفه حرکت کنند^۲، و در اینصورت تسخیر کوفه خیلی آسان بود و در این شرایط، عبیدالله زیاد یا باید فرار کند (اگر بتواند) و یا نابود گردد، ولی از آن مذاکرات محرمانه بغیر از پیشنهاد امام چیزی فاش نشده است.

در اینجا چند مطلب مسلم است:

۱- مذاکرات با پیشنهاد امام حسین (ع) شروع شد.

۲- امام با علاقه شدیدی مذاکرات را دنبال کرد و از اینرو سه بار یا چهار بار جلسه سرتی را تشکیل داد.

۳- طرفین از نتیجه مذاکرات راضی بودند.

۴- در این چند جلسه مذاکرات مقدماتی صلح دنبال شد و امام حسین (ع) بقدری پشتکار و حسن نیت و جوانمردی نشان داد که سرانجام مذاکرات نتیجه مثبت داد.

امام پیشنهاد مراجعت داد که اگر در آن شرایط اجرا میشد بدون تردید ضامن ترك خصومت بود. عمر بن سعد که پیشنهاد امام را پذیرفته و

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳

۲- عمر بن سعد پس از واقعه کربلا ضمن اظهار پشیمانی میگفت: «أَطَعْتُ الْفَاسِقَ ابْنَ زِيَادِ الظَّالِمِ ابْنَ الْفَاجِرِ وَعَصَيْتُ الْحَاكِمَ الْعَدْلَ». وای بر من که امر ابن زیاد فاسق ظالم را اطاعت کردم و امر حاکم عادل حسین بن علی (ع) را اطاعت نکردم. ممکن است امر امام که عمر سعد میگوید: اطاعت نکردم همین امر به پیوستن عمر سعد و اردویش به آنحضرت باشد.

از نتیجه مذاکرات خوشحال بود خلاصه مذاکرات را برای عبیدالله زیاد نوشت و منتظر جواب ماند.

پیشنهاد امام حسین (ع) بقدری خیر خواهانه و از روی حسن نیت بود که ابن زیاد را تحت تأثیر قرار داد و او با همه عنادی که داشت در اول امر رأی موافق داد و گفت: « مَا أَرَانِي إِلَّا مُخْلِ سَبِيلَهُ يَذْهَبُ حَيْثُ يَشَاءُ ^۱ . رأی من اینست که حسین بن علی را آزاد بگذارم هر جا میخواهد برود » .

با این رأی موافقی که عبیدالله زیاد اظهار کرد احتمال هرگونه برخورد نظامی از بین رفت ، نهایت اینکه شمر بن ذی الجوشن او را از این رأی منصرف کرد ^۲ .

بدینگونه می بینیم حسین بن علی (ع) در راه استقرار صلح تا آن اندازه کوشش کرده و گذشت و جوانمردی و خیرخواهی نشان داده است که عبیدالله زیاد حاکم مغرور و خونخوار عراق را تا آستانه ترك خصومت پیش برده است . ولی چه باید کرد که يك عنصر کثیف از آن جلوگیری کرد ، و طبع پلید ابن زیاد هم با او موافقت نمود ^{۱۹} .

ثمرات ترك خصومت :

اگر در مرحله سوم قیام امام چنانکه دلخواه آنحضرت بود ترك خصومت میشد چند نتیجه پر ارزش داشت :

۱- وجود مقدس امام آن ذخیره بزرگ الهی و رئیس خانواده رسالت

۱- سیر النبلاء ج ۳ ص ۲۰۲

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳ و ارشاد مفید ص ۲۰۱

با آن وضع وحشتناک و دلخراش گشته نمیشد و چنین ضربت جبران ناپذیری با اسلام وارد نمیکشت و ملت مسلمان از چنین رهبر عظیمی محروم نمیماند.

۲- نیروهای امام حسین (ع) که قسمتی در کر بلا و قسمتی در حادثه توأین و قسمت دیگر در جنگ مختار با مضعب بن زبیر کشته شدند و بعد از قتل مختار شش هزار نفر از آنان قتل عام گشتند ^۱ . این نیروها بحالت ذخیره باقی میماندند تا در فرصتهای دیگری بارهبری آنحضرت بنفع اسلام فعالیتهای وسیعی را آغاز کنند و اسلام را هر چه بیشتر گسترش دهند.

۳- در زمان ترك خصومت شاید امام میتوانست دور از چشم رقیب ، نیروهای خود را متشکل تر سازد تا در فرصت مناسب ، حکومت صد درصد اسلامی را تشکیل دهد .

۴- اگر چه مرگ یزید قبلاً پیش بینی نمیشد ولی از آثار قهری صلح این بود که : پس از سه سال که یزید مرد و پسرش معاویه بن یزید از خلافت کناره گیری کرد و وضع بنی امیه بقدری پریشان شد که مروان حکم تصمیم گرفت با عبدالله زبیر بیعت کند ^۲ . در چنین زمینه مناسبی شخصیت بزرگ حسین بن علی (ع) بود که میتواندست زمام حکومت اسلامی را بدست بگیرد و آن کشور عظیم را براهی ببرد که پیشوای بزرگ اسلام میخواست .

يك سؤال :

ممکن است کسی بپرسد : چرا امام حسین (ع) در همان ایامی که

۱- الاخبار الطوال ص ۲۶۹

۲- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۴۵

درمکه توقف فرموده بود پیشنهاد ترك مخاصمه نکرد؟

جواب :

آنگاه که نیروهای حق و باطل در برابر هم قرار میگیرند و امکان پیروزی حق بر باطل هست پیشنهاد ترك خصومت عاقلانه نیست زیرا کوبیدن باطل آنجا که امکان دارد واجب است و مسامحه جایز نیست، و در آنجا که پیروزی حق امکان دارد نمیتوان بیپایه پرهیز از جنگ داخلی از مبارزه با نیروهای باطل خودداری کرد زیرا قبل از هر چیز باید فساد داخلی را ریشه کن نمود و کشور اسلامی را از بیماری خطرناک حکومت ظلم که سرچشمه بیشتر فسادهاست نجات داد تا بنیه و مزاج مملکت از داخل سالم و محکم گردد، آنگاه که حکومت سالم و نیرومند اسلامی تشکیل شد وحدت و یکپارچگی کشور هم بصورت بهتری بوجود خواهد آمد.

ولی آنگاه که دیگر امید پیروزی حق بر باطل نیست بحکم اضطرار ترك مخاصمه جایز بلکه واجب است تا نیروهای موجود از بین نروند و بتوانند در آینده با آمادگی بیشتری با باطل پیکار کنند.

چنانکه امام حسن مجتبی علیه السلام در اول امر که امکان غلبه بر معاویه بود بالشکر مجهزی بطرف اردوگاه دشمن حرکت فرمود ولی وقتی که جمعی از اصحاب آنحضرت فریب خوردند و بکمک معاویه رفتند وضع چشمگیری در قشون امام ظاهر شد و خود امام ضربت خورد در این شرائط چون امکان پیروزی نظامی نبود بحکم اضطرار صلح را پذیرفت. امام حسین هم آنگاه که عوامل پیروزی نظامی و تشکیل حکومت اسلامی فراهم بود با تصمیمی قاطع برای تسخیر عراق بسوی کوفه حرکت

فرمود و در این شرائط، پیشنهاد صلح عاقلانه نبود. ولی آنگاه که اوضاع کوفه تغییر کرد و عییدالله زیاد بر نیروهای ملی مسلط شد دیگر امکان پیروزی نظامی برای آنحضرت نبود از اینرو بحکم اضطرار پیشنهاد ترك مخاصمه فرمود و برای بشمر رساندن آن کوشش فراوان نمود.

بنابراین، روش سیاسی امام حسین (ع) در برابر حکومت بنی امیه با روش برادرش حضرت امام حسن مجتبی (ع) کاملاً مطابق است و هر دو امام از یک سیاست پیروی کرده اند. و این عادلانه نیست که ما این امام مجاهد را از برادر مجاهدش امام مجتبی (ع) جدا کنیم و حرکت آنحضرت را طوری تفسیر کنیم که بطور غیر مستقیم بمقام برادر بزرگوارش سبط اکبر پیغمبر (ص) لطمه وارد شود.

گمراهی عجیب :

پس از شهادت امام حسین (ع) جمعی از شیعیان ساده لوح در باره روش حسین علیه السلام دچار تردید و حیرت شدند. آنان میگفتند: اگر امام حسن (ع) کار صحیحی کرد که با معاویه کنار آمد پس چرا امام حسین (ع) که نیروی او کمتر از برادرش بود با یزید جنگید؟ و اگر روش امام حسین (ع) صحیح بود پس چرا امام حسن (ع) که نیروی بیشتری داشت با معاویه صلح کرد؟ پس بعلمت این اختلافی که در روش این دو برادر هست ما امامت هیچیک از این دو سبط پیغمبر (ص) را نمیتوانیم بپذیریم! بدینگونه این شیعیان سطحی و کم مایه در باره امامت این دو امام دچار تردید و انحراف شدند.

۱- المقالات والفرق تألیف سعد بن عبدالله اشعری ص ۲۵

در صورتیکه باید گفت: اگر امام حسن مجتبی (ع) ده سال با معاویه در حال صلح بود امام حسین (ع) بیست سال صلح را پذیرفت زیرا ده سال در کنار برادر بزرگوارش بصلح گذشت و ده سال هم پس از وفات حضرت مجتبی (ع) تا معاویه زنده بود در حال صلح بسر برد.

اشتباه این فرقه در اینست که ماهیت قیام امام حسین (ع) را تشخیص نداده اند از اینرو دچار انحراف شده اند. در حالیکه اینان اگر حوادث تاریخی را با دقت بیشتری بررسی کرده بودند میفهمیدند که امام حسین (ع) پس از شکست نیروهای ملی عراق برای استقرار صلح کوشش فراوان کرد و هیچگاه مایل نبود با نداشتن نیروی کافی با یزید بجنگد. پس روش سیاسی امام حسین (ع) با روش سیاسی امام حسن (ع) در مقابل حکومت بنی امیه یکسان بوده و هیچگونه فرقی ندارد.

آری فرقی که هست بین حکومت معاویه و یزید است که حکومت معاویه خواهان صلح بود ولی عمال حکومت یزید صلح را نپذیرفتند، و این اختلاف را نباید بحساب امام حسن و امام حسین علیهما السلام گذاشت، و نباید بعضی از احرار در زوایای روح و قلب خود از جهت صلح حضرت مجتبی (ع) احساس يك نوع نگرانی و ناراحتی بکنند.

حقیقت اینست که در جامعه شیعه حق حضرت مجتبی علیه السلام آنچنانکه شایسته مقام اوست اداء نمیشود و علت آن همین اشتباهی است که در تشخیص ماهیت قیام حسین بن علی (ع) پیش آمده است و باید این اشتباه برطرف شود و مردم بدانند که این دو سبط پیغمبر (ص) در روش سیاسی اختلافی نداشته و هر دو از يك سیاست که همان سیاست پدرشان امیر المؤمنین (ع) بوده است پیروی کرده اند که از روح اسلام سرچشمه

میکرفته است.

. سزاوار است جامعه شیعه، حق حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام سبط اکبر پیغمبر (ص) را بیش از این رعایت کنند، و در بزرگداشت مجالسی که بنام آنحضرت برپا میشود بیش از آنچه در حال حاضر معمول است جدیت و کوشش نمایند.

مطلوب درجه ۱ و ۲ و ۳:

این مطلب توجه اهل نظر را جلب میکند که: امام حسین (ع) گاهی از تشکیل حکومت اسلامی سخن میگوید و در ضمن خطبه ای میفرماید: «تَحْنُ أَوْلَىٰ بِوِلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هُوَلَاءِ». ما برای زمامداری و حکومت اسلامی از اینان شایسته تریم.

و گاهی مسئله کناره گیری را بمیان میکشد و میفرماید: «دَعُونِي أَنْصَرِفُ إِلَىٰ مَأْمَنِي». مرا آزاد بگذارید بجائی بروم که امنیت داشته باشم. و گاهی دم از کشته شدن میزند و میفرماید: «إِنِّي لَأَرَى الْمَوْتَ لِالسَّعَادَةِ». من مرگ را بجز سعادت نمی بینم.

آیا امام میخواسته است هم تشکیل حکومت بدهد و هم کناره گیری کند و هم کشته شود؟! آیا این سه مطلب با هم سازگار است؟ برای جواب گوئی باین سؤال باید گفت:

امام حسین (ع) در مرحله دوم قیام در درجه اول، منظورش این بود که علاوه بر پذیرفتن بیعت یزید با تشکیل حکومت نیرومند اسلامی

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۵

۲- تحف العقول ص ۱۷۴

چنانکه تقاضای آزادیخواهان عراق بود حکومت ظلم و فساد را واژگون کند و ریشه ظلم را بسوزاند و اسلام و مسلمانان را نجات دهد و سنت پیغمبر را زنده گرداند، و در این راه تا وقتی که اوضاع عراق دگرگون نشده بود پیشروی شایانی حاصل شد تا آنجا که مسلم بن عقیل با خوشحالی با امام خبر داد که: همه بزرگان و خردمندان کوفه آماده تشکیل حکومت و پشتیبانی شما هستند^۱. و این سخن امام که میفرماید:

«تَخُنْ أَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هُوَ لِأَيِّ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ^۲. ما برای حکومت اسلامی شایسته تریم از اینان که مقام خلافت را برخلاف حقیقت برای خود ادعا میکنند». این سخن مربوط به این زمان است که تصمیم داشت تشکیل حکومت بدهد، و در این زمان نه طالب مسالمت بود نه طالب کشته شدن.

طالب مسالمت نبود برای اینکه با مسالمت، امکان هرگونه انقلاب اصلاحی از امام بطور موقت سلب میشد.

و طالب کشته شدن نبود برای اینکه با کشته شدن آنحضرت با ارزش ترین فرد جهان اسلام بلکه جهان انسانیت از دست میرفت و این برای اسلام خسارت بزرگی بود.

و در درجه دوم یعنی پس از دگرگون شدن اوضاع عراق و تسلط عبیدالله زیاد بر کوفه که دیگر امکان پیروزی نظامی نبود مطلوب امام این بود (البته مطلوب اضطراری) که ترك خصومت شود. و این سخن امام حسین (ع) که: «دَعُونِي أَنْصَرَفُ^۳. مرا آزاد بگذارید برگردم». و سخنانی

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۳ و ارشاد مفید ص ۲۰۵

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳

از این قبیل مربوط به این زمان است و در این زمان امام برای ترك خصومت فعالیت های پرارزشی نمود، و در این هنگام هرگز طالب کشته شدن نبود. و در درجه سوم یعنی پس از آنکه عمال حکومت یزیدی ترك خصومت را نپذیرفتند و امام یقین کرد که اگر تسلیم شود، او را مثل مسلم بن عقیل ذلیلانه خواهند کشت^۱ پس از تهاجم دشمن بحکم ضرورت بدفاع پرداخت و در راه دفاع افتخار آمیز شهید شد. و این سخن امام که: «إِنِّي لِأَرَى الْمَوْتَ الْإِسْعَادَةَ^۲. من مرگ را بجز سعادت نمی بینم». مربوط به این زمان است. از آنچه گفتیم معلوم شد که:

پیروزی نظامی برای امام، مطلوب درجه ۱.

و صلح شرافتمندانه، مطلوب درجه ۲.

و شهادت، مطلوب درجه ۳ بوده است، با این تفاوت که آنحضرت اول برای پیروزی نظامی و بعداً برای صلح فعالیت کرد، ولی برای کشته شدن هیچگونه فعالیتی نکرد بلکه این عمال حکومت ضد اسلام بودند که فرزند پیغمبر را کشتند و چنین خسارت بزرگی را بر جهان اسلام وارد ساختند.

و بعضی افراد از قبیل ماربین یا (مارتین) آلمانی توجه به این درجه بندی نکرده و سخنانی را از امام که مربوط به مطلوب درجه ۳ بوده از قبیل: «من مرگ را بجز سعادت نمی بینم» با مطلوب درجه ۱ تطبیق کرده و گفته اند: از همان اول منظور امام حسین (ع) این بود که کشته شود. اینان در حقیقت مورد و جای این قبیل سخنان امام را تشخیص

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳

۲- تحف العقول ص ۱۷۴

نداده و فراموش کرده اند که : هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد .

يك نکته :

ضمناً تذکر این نکته در اینجا لازم است که کشته شدن در درجه سوم از این نظر مطلوب امام بود که از زندگی پررنج و عذاب دنیا راحت میشد و بسعادت شهادت میرسید و گرنه از این نظر که کشتن آنحضرت ضربتی بود که به اسلام میخورد هرگز مطلوب وی نبود ، و از اینرو فرزند پیغمبر (ص) برای جلوگیری از کشتن خویش کوشش فراوان کرد ، تا آنجا که روز عاشوراء هم در ضمن خطبه پر هیجانش آن مردم گیج و گمراه را از کشتن خود بر حذر داشت^۱ چون میدانست که از دست رفتن وجود پر ارزش سبط پیغمبر (ص) و تنها زعیم جهان اسلام برای اسلام و مسلمانان خیلی گران تمام میشود ، و از این جهت در زیارت امام حسین (ع) وارد شده است که : « مُصِيبَةٌ مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيئَتَهَا فِي الْإِسْلَامِ . کشتن امام چه مصیبت بزرگی بود که به اسلام وارد شد» .

يك گمان بی مورد :

بعضی از صاحب نظران گمان کرده اند: علت اینکه امام حسین (ع) پس از وفات حضرت مجتبی (ع) تا معاویه زنده بود قیام نکرد این بود که معاویه ظاهر دین را حفظ میکرد و از اینجهت خطرش برای اسلام

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۴ و ارشاد مفید ص ۲۱۵

با اندازه یزید نبود ، ولی یزید حتی ظاهر دین را هم حفظ نمیکرد و از اینجهت خطرش برای اسلام بیش از معاویه بود و لازم بود برضد او انقلابی بوجود آید .

ولی نظر دیگری در اینجا هست که معاویه هیچگاه ظاهر دین را حفظ نمیکرد و خطر او برای اسلام اگر بیش از یزید نبود کمتر هم نبود و علت اینکه امام حسین (ع) در زمان معاویه قیام نکرد این نیست که معاویه ظاهر دین را حفظ میکرد بلکه چیز دیگری است که باید توضیح داده شود .

اینک برای اینکه روشن شود معاویه ظاهر دین را حفظ نمیکرده فهرست مختصری از اعمال ضد دین او را که بی پرده انجام میداد ذکر میکنیم: از مطالعه تاریخ اسلام روشن میشود که جنایات معاویه و اعمال ضد دین او ، هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت بیش از جنایات یزید بوده است ، و اینک توضیح مطلب :

از نظر کمیت :

معاویه بن ابی سفیان بیست سال زمامدار بلا منازع کشور عظیم اسلامی بود ، و پیش از آن بیست و دو سال استاندار خود مختار شام بود . سلطنت بیست ساله این عنصر فساد که بر اساس خود کامگی و دیکتاتوری استوار بود یکی از فصول تاریک و وحشت آور تاریخ اسلام است ، و اگر جنایات قبل از سلطنت او را که بخاطر رسیدن بسطنت مرتکب شده به جنایات زمان سلطنتش اضافه کنیم راستی بهت آور و حیرت انگیز است .

۱- شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۳۸

معاویه چون هدفی بغیر از حکومت و اشباع غریزه جاه طلبی و کامیابی از لذائذ زندگی نداشت برای رسیدن به هدف حیوانی خویش از هیچگونه جرم و جنایتی خود داری نمی‌کرد و چون با امیر المؤمنین (ع) و خاندان وی دشمن بود از هیچگونه ظلم و تجاوز نسبت بخاندان آن حضرت دریغ نمی‌نمود، اینک فهرست بسیار مختصری از جنایات و اعمال ضد دین معاویه را که بی‌پرده انجام میداد از باب نمونه ذکر میکنیم:

- ۱- شرابخواری (الغدیر ج ۱۰ ص ۱۷۹).
- ۲- پوشیدن لباس ابریشم (الغدیر ج ۱۰ ص ۲۱۶).
- ۳- استعمال ظرف طلا و نقره (الغدیر ج ۱۰ ص ۲۱۶).
- ۴- استماع آواز (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۱۶۱).
- ۵- قضاوت برخلاف اسلام (الغدیر ج ۱۰ ص ۱۹۶).
- ۶- ترك مجازات دزد (الغدیر ج ۱۰ ص ۲۱۴).
- ۷- برسمیت شناختن فرزند زنا (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۱۸۷).
- ۸- جنگ با علی بن ابیطالب علیه السلام که تلفات آنرا تاهفتاد و پنج هزار و بیشتر نوشته‌اند (مروج الذهب ج ۲ ص ۳).
- ۹- اعزام نیروهای نظامی برای قتل و غارت شیعیان امیر المؤمنین (ع) (الغدیر ج ۱۱ ص ۱۶ و ۱۷ و ۱۸).
- ۱۰- قتل مالک اشتر (مروج الذهب ج ۲ ص ۴۰۹).
- ۱۱- اعدام حُجْر بن عدی و یاراناش (الغدیر ج ۱۱ ص ۵۲).
- ۱۲- اعدام عمرو بن الحِمْق (الغدیر ج ۱۱ ص ۴۱).
- ۱۳- تجاوز بمصر و قتل محمد بن ابی بکر نماینده علی (ع) (مروج الذهب ج ۲ ص ۴۰۹).

- ۱۴- قتل عام شیعیان امیر المؤمنین (ع) (الغدیر ج ۱۱ ص ۲۸).
 - ۱۵- جعل احادیث در مذمت علی (ع) (الغدیر ج ۱۱ ص ۲۸).
 - ۱۶- جعل احادیث در مدح عثمان (الغدیر ج ۱۱ ص ۲۸).
 - ۱۷- امر به لعن علی (ع) در خطبه نماز جمعه (الغدیر ج ۱۰ ص ۲۵۷).
 - ۱۸- قتل امام حسن مجتبی علیه السلام (مروج الذهب ج ۲ ص ۴۲۷).
 - ۱۹- تحمیل ولیعهدی یزید (کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۰۳ تا ۵۱۱).
 - ۲۰- خواندن نماز جمعه در روز چهارشنبه (مروج الذهب ج ۳ ص ۳۲).
- معاویه همه این جنایات را (بغیر از قتل امام حسن مجتبی علیه السلام) بی‌پرده و با کمال جرأت و جسارت انجام میداد و کمترین پرده پوشی و ظاهر سازی در کار وی نبود.

اگر ما جنایات معاویه را قبل از سلطنت او با جنایات یزید قبل از سلطنت وی مقایسه کنیم جنایات معاویه خیلی بیشتر است، زیرا معاویه بیست و دو سال استاندار خود مختار و مقتدر شامات بود^۱ چون او در زمان خلیفه دوم با ستانداری شام منصوب شد و بقیه زمان خلیفه دوم و دوران دوازده ساله خلافت عثمان حاکم شامات بود و پس از قتل عثمان تاهنگام شهادت امیر المؤمنین (ع) با تمر دو طغیان به حکومت شام باقی ماند.

و در همین زمان یعنی قبل از سلطنتش بود که در مقابل حکومت مرکزی علی (ع) یاغی شد و بنام خونخواهی عثمان جنگ صفین را بوجود آورد که تلفات آنرا تاهفتاد و پنج هزار و بیشتر گفته‌اند^۲.

و در همین زمان بود که بمصر تجاوز کرد و برای فتح آن خونها

۱- شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۳۸

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۳

ریخت و عُمّال او «محمد بن ابی بکر» نماینده علی را کشتند و در جیفه الاغ گذاشتند و سوزاندند.^۱

و در همین زمان بود که بعراق و حجاز و یمن نیرو فرستاد و دستور قتل و غارت شیعیان امیر المؤمنین (ع) را صادر کرد و عُمّال او پس از تجاوزات زیاد، در یمن دو پسر کوچک عُبَیدالله عباس نماینده علی را سر بریدند.^۲ مجموع خون‌نهایی که معاویه قبل از سلطنتش یعنی در زمان استانداری و یاغیگریش ریخته است تا صد هزار یا بیشتر میرسد. اینها برخی از جنایات معاویه است که قبل از سلطنت مرتکب شده است.

ولی آلودگیهای یزید قبل از سلطنتش عبارت بود از: عیاشی و هرزگی و میمون بازی و شکار تفریحی و قمار و مشروب خواری و اشباع غریزه جنسی و فرورفتن در کامجوئی‌های دیگر.

اگر گناهان یزید را که قبل از سلطنت مرتکب شده با اعمال ضد اسلام معاویه قبل از سلطنتش و با صد هزار خونی که از مسلمانان بیگناه ریخت مقایسه کنیم بدون تردید، جنایات معاویه قبل از سلطنتش صدها برابر جنایات یزید بوده است. این بود مقایسه جنایات معاویه و یزید قبل از سلطنت آن دو.

اما پس از سلطنت:

دوران سلطنت سیاه معاویه بیست سال بود.

و در همین زمان بود که شیعیان علی (ع) را قتل عام کرد و «حُجْر بن

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۳

۲- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۸

عدی» و «عمر بن الحَمَق» را کشت.

و در همین زمان بود که لعن کردن امیر المؤمنین (ع) را ب سراسر کشور اسلام بخشنامه و اجرا کرد.

و در همین زمان بود که امام حسن مجتبی علیه السلام را کشت. و در همین زمان بود که ولیعهدی یزید را با سلب آزادی رأی بر مردم مسلمان تحمیل کرد.^۱ و صدها جنایت دیگر.

ولی دوران سلطنت پسرش یزید، دو سال و چند ماه یا سه سال و چند ماه بوده است.^۲

و در همین زمان بود که حادثه کربلا را بوجود آورد.

و در همین زمان بود که واقعه حَرّه بدستور او بوقوع پیوست و در آن واقعه سربازان یزید پس از کشتن چند هزار مسلمان بنوامیس مردم مدینه تجاوز کردند، و این دستور خود یزید بود که بفرمانده نیروهای خود گفت: پس از فتح مدینه تا سه روز آن شهر برای سربازان تو مباح خواهد بود.^۳

و در همین زمان بود که بمکه قشون کشید و بحرم خدا تجاوز نمود.^۴ اگر جنایات دوران سلطنت بیست ساله معاویه را با جنایات دوران سلطنت سه ساله یزید مقایسه کنیم بدون تردید جنایات معاویه بیشتر خواهد بود، زیرا تاریخ سه جنایت بزرگ از یزید در زمان حکومتش ثبت کرده:

۱- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۰۳ تا ۵۱۱

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۸۴

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۷۲

۴- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۸۳

۱- حادثه کربلا. ۲- تجاوز بمدينه منوره. ۳- تجاوز بمکه معظمه.
و معاويه هم مثل اين سه جنایت را در زمان سلطنتش مرتکب شد
زیرا معاويه امام حسن (ع) را کشت، و یزید امام حسین (ع) را، و معاويه
شیعیان علی (ع) را قتل عام کرد و یزید در حادثه کربلا و تجاوز بمدينه و
مکه خونریزی کرد.

اگر خونریزیهای این دو عنصر فساد را در زمان سلطنتشان مساوی
فرض کنیم، آنگاه بقیه جنایات معاويه از قبیل خواندن نماز جمعه در
روز چهارشنبه و برسمیت شناختن فرزند زنا و بخشنامه کردن لعن علی
علیه السلام و و و و علاوه میآید و از جنایات یزید در زمان سلطنتش
بالا میزند.

بنا بر این جرائم معاويه در زمان سلطنتش بیش از جرائم یزید در
زمان سلطنتش بوده، چنانکه قبل از سلطنتش نیز چنین بوده است.
از آنچه گفتیم معلوم شد که جنایات معاويه در طول بیست و دو سال
استانداری و بیست سال سلطنت یعنی جنایات چهل و دو سال حکومت او
خیلی بیشتر از جنایات یزید بود. این بود مقایسه جرائم معاويه و یزید
از نظر کمیت.

اما از نظر کیفیت:

شکی نیست که معاويه بن ابی سفیان،

۱- اولین کسی است که حکومت عادلانه اسلامی را بطور کامل
بسلطنت ظالمانه فردی و امپراطوری استبدادی تبدیل کرد.

۲- و اولین کسی است که لعن بر علی بن ابیطالب علیه السلام را جزء

خطبه نماز جمعه قرار داد.

۳- و اولین کسی است که احکام اسلام را در باب سرقت و قضاوت و
انساب و نماز جمعه و موضوعات دیگر بطور صریح و بدون پرده پوشی زیر
پا گذاشت.

۴- و اولین کسی است که بر ضد حکومت وصی پیغمبر (ص) علی بن
ابیطالب (ع) شروع بتحریكات کرد که بر اثر تحریكات او جنگ جمل واقع
شد^۱ آنگاه شروع بشورش نمود و جنگ خانمانسوز و اسلام شکن صفین
را بوجود آورد که یکی از محصولاتش قضیه حکمیت و خلع امیر المؤمنین (ع)
از خلافت بود!

۵- و اولین کسی است که با تحمیل و لیبهدی پسرش یزید حکومت
و خلافت اسلامی را در خاندان خود موروثی کرد.

و بدیهی است که مسئولیت بنیان گذار و مؤسس هر اساسی بمراتب
بیش از پیروان او است و معاويه چون بنیان گذار این همه بدعتها و
انحرافات و تعدیات بوده تأثیر اعمال ضد دین او خیلی عمیق تر از اعمال
ضد اسلام یزید است، زیرا یزید در راهی رفت که پدرش برای او تعیین
کرد، از اینرو بعنوان تابع و دنباله رو شناخته میشود.

علاوه بر این معاويه در همه جنایات یزید در زمان حکومتش حتی
در قتل امام حسین (ع) شریک است. زیرا او بود که حکومت ضد اسلام
پسرش را بر مردم مسلمان تحمیل کرد و باعث این همه جنایات گشت، پس
باید گفت: یزید یکی از سیئات معاويه است. این هم مقایسه جنایات معاويه
و یزید از نظر کیفیت.

۱- ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۳۱

پس معلوم شد که جرائم معاویه هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت از جرائم یزید بیشتر بود ، روی این حساب بدون کمترین تردیدی باید گفت : خطر معاویه برای اسلام خیلی شدیدتر و عمیقتر از خطر یزید بود . امام حسین (ع) بمعاویه مینویسد : « **وَإِنِّي لَأَعْلَمُ فِتْنَةَ أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وِلَايَتِكَ عَلَيْهَا** . من هیچ فتنه‌ای را برای این امت ، بزرگتر و خطرناکتر از ولایت و حکومت تو نمیدانم . »

با توجه باینکه این نامه را امام پس از تحمیل و لיעهدی یزید نوشته معلوم میشود حکومت معاویه در نظر آنحضرت حتی از ولیعهدی یزید هم برای اسلام خطرناکتر بوده است .

در نظر امام حسین (ع) هیچ فتنه‌ای خطرناکتر از حکومت معاویه نیست ، ولی معلوم نیست کسانی که میگویند : معاویه ظاهر دین را حفظ نمیکرده و خطرش برای اسلام کمتر از یزید بوده است تاریخ اسلام را چگونه مطالعه کرده اند ؟ !

حالا فرض میکنیم (بفرض محال) که معاویه تظاهر به دینداری نمیکرده است . شکی نیست که اگر کسی در ظاهر خود را طرفدار دین جلوه دهد ولی کارهایش مخالف دین باشد خطرش برای دین خیلی بیشتر از کسی است که خود را دیندار جلوه نمیدهد زیرا کسی که تظاهر به دینداری میکند بدینوسیله مردم را فریب میدهد و با خیالی راحت دین را میکوبد و ریشه کن میکند ، ولی کسی که بدون تظاهر به دینداری با احکام دین مخالفت میکند مردم با دیدن اعمال او متوجه خطر شده و با نشان دادن عکس العملها تا بتوانند در حفظ دین خود میکوشند .

۱- بحارج ۱۰ ص ۱۴۹ طبع قدیم

پس اگر فرض کنیم که معاویه تظاهر به دینداری نمیکرده و تظاهر به دینداری را با اعمال ضد دین بهم در میآمیخته است در اینصورت نیز خطرش برای اسلام بیشتر از یزید بوده که تظاهر به دینداری نمیکرده است . آری چون عده‌ای ماهیت قیام امام حسین (ع) را چنین تصور کرده اند که او بقصد کشته شدن حرکت کرده است تا با کشته شدن خود ، اسلام را زنده کند ، و از طرفی می بینند آنحضرت در زمان معاویه قیام نکرده است ، از اینرو ناچار شده اند بگویند : چون خطر معاویه برای اسلام با اندازه یزید نبود از این جهت امام در زمان معاویه قیام نکرد .

ولی چون ما ثابت کردیم که قیام امام حسین (ع) بقصد کشته شدن نبوده است از اینرو احتیاجی باین توجیه ناپسند نداریم و ناچار نیستیم برخلاف حقیقت بگوئیم : خطر معاویه برای اسلام کمتر از یزید بوده است . حقیقت اینست که معاویه و یزید نسبت به اسلام یک طور فکر نمیکرده اند و تا آنجا که میتوانستند بنام اسلام بر مردم حکومت کنند مزاحم اسلام نبودند ، اما در هر جا که اسلام با شهواتشان مخالف بود آنرا بیرحمانه میکوبیدند و نه معاویه و نه یزید ظاهر آنرا حفظ نمیکردند . ولی معاویه بچند علت خطرش برای اسلام بیشتر بود :

۱ - حيله گر و مرموز بود .

۲ - بنیانگذار بسیاری از اعمال ضد دین بود .

۳ - مدت حکومتش طولانی تر بود . باین سه علت ، ضربات کوبنده تری

به اسلام زد .

البته منظور از این بحث این نیست که جنایات یزید کم جلوه کند بلکه منظور اینست که معلوم شود معاویه این عنصر ضد اسلام هیچگاه

ظاهر دین را حفظ نمی‌کرده و خطرش برای اسلام بیش از یزید بوده است. آنچه در اینجا برای حل این مشکل میتوان گفت اینست که در زمان معاویه و یزید هر دو مقتضی قیام و انقلاب بر ضد آندو موجود بوده و آن عبارت بود از اعمال ضد اسلام آندو عنصر فساد از طرفی، و لزوم نجات دادن اسلام از طرف دیگر، ولی در زمان معاویه مانع بزرگی در بین بود و آن قدرت حکومت ریشه دار و با سابقه معاویه بود که نمیگذاشت انقلاب بشمر برسد و از اول معلوم بود که از نظر مجاری طبیعی، قیام بر ضد او شکست می‌خورد اما بامرگ معاویه این مانع برداشته شد و فرصت مناسبی بدست آمد که در طلیعه حکومت لرزان و ضعیف یزید با یک انقلاب مسلحانه حکومت صدر در صد اسلامی تشکیل گردد و حکومت ظالمانه بنی امیه برچیده شود. و اگر بخواهیم این مطلب را در یک اصطلاح علمی خلاصه کنیم باید بگوئیم: در زمان معاویه مقتضی قیام موجود و مانع هم موجود، ولی در زمان یزید، مقتضی قیام موجود و مانع مفقود بود.

تهمت‌هایی که بامام زدند:

عمال حکومت استبدادی یزید هم در آن ایامی که فرزند پیغمبر (ص) را مورد تهاجم قرار داده بودند و هم پس از شهادت آنحضرت کوشش می‌کردند که او را آشوبگر و فتنه‌انگیز بنامند و اقدام وی را اقدام بر ضد امنیت بخوانند! و بدینوسیله تجاوز دستگاه حکومت را نسبت بامام حسین (ع) و خاندان پیغمبر (ص) توجیه نمایند.

نظامیان حاکم چه گفتند؟

هنگامیکه امام حسین (ع) از مکه خارج شد عمرو بن سعید حاکم حجاز که در آنسال بعنوان امیرالحاج از طرف یزید تعیین شده بود، مأموران مسلح خود را بریاست برادرش یحیی بن سعید برای تعقیب کاروان حسین بن علی (ع) فرستاد که آنحضرت را بمکه برگردانند. آنگاه که کاروان امام از مکه خارج شده بود نظامیان مسلح حاکم، او را تعقیب کردند و خواستند فرزند پیغمبر را بمکه برگردانند. امام از برگشتن بشدت امتناع کرد تا آنجا که زد و خورد با شلاق هم بمیان آمد. عمال حکومت که از جلب آنحضرت مأیوس شدند بوی گفتند: «أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ تَعَالَى تُخْرِجُ مِنَ الْجَمَاعَةِ وَ تُفَرِّقُ بَيْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۱. آیا از خدا نمی‌ترسی که از جماعت مسلمانان خارج میشوی و در میان امت تفرقه می‌اندازی؟!». منطق سازمان حکومت سر نیزه اینست که حسین بن علی (ع) از خدا نمی‌ترسد و تقوی ندارد و بر ضد امنیت اجتماعی اقدام میکند!!! پس لازم است دولت خیر خواه صدر صد ملی!!! حسین را که عامل فتنه و آشوب است!!! سرکوب کند تا یزید بن معاویه که مظهر عدالت و تقوی میباشد!!! کشور عظیم اسلام را بسوی ترقی و تکامل رهبری نماید. با این منطق می‌خواهند تجاوز حکومت یزید را نسبت بسبب رسول اکرم (ص) حق بجانب جلوه دهند.

ابن زیاد بمسلم چه گفت؟

هنگامیکه مسلم بن عقیل را امان دادند و باصورت و دهان مجروح

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۱

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۹

دستگیر کردند و نزد عبیدالله زیاد حاکم مغرور عراق آوردند او بمسلم گفت:
« يَا ابْنَ عَقِيلٍ آتَيْتَ النَّاسَ وَ أَمْرُهُمْ جَمِيعٌ وَ كَلِمَتُهُمْ وَاحِدَةٌ لِيُتَشَبَّتَ بَيْنَهُمْ وَ تَفَرَّقَ
كَلِمَتَهُمْ ؟^۱ . ای پسر عقیل تو آمدی تا در بین مردمی که باهم متحد بودند
تفرقه بیندازی و اختلاف ایجاد کنی ؟ » .

مسلم بن عقیل در جواب عبیدالله زیاد سخنانی را گفت که تفسیر
آن اینست :

من برای اقدام بر ضد امنیت عمومی و برهم زدن اتحاد مردم بکوفه
نیامدم، بلکه این مردم از خونریزیهای بی حد و حصر پدر تو که خوبان و
پاکان را بدون جرم و گناه بدستور معاویه اعدام میکرد بستوه آمده بودند.
آنان از حکومت ظالمانه معاویه و بنی امیه که بر اساس دیکتاتوری
و سلب آزادی مردم استوار بوده و هست ناراضی بوده و هستند. این مردم
مسلمان که تشنه عدالت اسلامی هستند از ستمها و شکنجهها و کشتارهای
وحشیانه حکومت خاندان ابی سفیان که همچون کسری ها و قیصرها تشکیل
حکومت فردی و استبدادی داده اند به تنگ آمده اند. این ملت رنج دیده
دیگر طاقت تحمل فشارهای دستگاه حکومت ظالم پرور بنی امیه را
نداشتند از این جهت از امام حسین (ع) دعوت کردند که زعامت آنان را قبول
کند، و با تشکیل حکومت عادلانه اسلامی، اسلام و مسلمانان را زنده
گرداند، آنحضرت مرا بنمایندگی خود بکوفه فرستاد تا از نزدیک اوضاع
و احوال مردم را بررسی کنم و گزارش دهم.

پس ما عامل تفرقه و آشوب نیستیم بلکه آمده ایم که حکم قرآن و

۱- ارشاد مفید ص ۱۹۶، مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۱۳

عدالت اسلامی را زنده کنیم. « فَأَتَيْنَا لِنَأْمُرَ بِالْعَدْلِ وَ نَنذِعُوا لِي حُكْمَ الْكِتَابِ^۱ .
آمده ایم تا ریشه حکومت ظلم را بسوزانیم و در پناه نیروهای فشرده ملی
که تشنه عدالت هستند قرآن مهجور شده را از چنگال استبداد سیاه نجات
دهیم و احکام آنرا اجرا کنیم » .

حاکم حجاز چه گفت؟

نه تنها در ایامی که امام حسین (ع) مورد تجاوز دستگاه حکومت
واقع شده بود بوی تهمت میزدند بلکه پس از شهادت آنحضرت نیز اعمال
حکومت سر نیزه سعی میکردند که اعمال وحشیانه و غیر انسانی خود را
حق بجانب جلوه دهند و امام حسین (ع) را محرک فتنه و بوجود آورنده
حادثه کربلا بخوانند .

در محیط حکومت اختناق و وحشت که کسی جرأت نفس کشیدن
نداشت چیره خواران دولت با کمال بی شرمی در اجتماعات عمومی بر ضد
فرزند پیغمبر (ص) که با شمشیر استبداد بخاک و خون غلطیده بود سخنرانی
میکردند و ناسزا میگفتند .

پس از کشتار دلخراش و غم انگیز کربلا، ابن زیاد که فاتح جنگ
بود خبر قتل امام را بعنوان يك مژده مسرت بخش به چیره خواران دولت
گزارش داد. و از جمله توسط پیکی این خبر را برای عمرو بن سعید
حاکم حجاز فرستاد .

حاکم حجاز « عمرو بن سعید » که در آن هنگام در مدینه بود بعنوان

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۲ و ۲۸۳ مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۱۳ و

ارشاد مفید ص ۱۹۶

نماینده یزید در میان اجتماع مردم بمنبر رفت و خبر قتل امام حسین (ع) را بطور رسمی با اطلاع مردم رسانید. حاکم در سخنرانی خود سعی کرد کشتن فرزند پیغمبر (ص) را يك عمل دفاعی و ضروری که حکومت یزید برای جلوگیری از تهاجم حسین بن علی (ع) انجام داده است جلوه دهد. او ضمن سخنرانی خود در مسجد مدینه کنار مرقد پیغمبر (ص) گفت: من میل نداشتم اینطور پیش آمدی واقع گردد و دلم نمیخواست حسین بن علی کشته شود و مایل بودم مثل همیشه که او بدی میکرد و ما از وی میگذشتیم این بار هم از خطای او درگذریم و آسیبی بوی نرسد. «وَلَيْكُنْ كَيْفَ نَصْنَعُ بَيْنَ سَلِّ سَيْفَهُ يُرِيدُ قَتْلَنَا إِلَّا أَنْ نُدْفَعَهُ عَنْ أَنْفُسِنَا»^۱. ولی با کسیکه شمشیر میکشد و میخواهد ما را نابود کند چه کنیم؟ ما جز اینکه بحکم ضرورت از خود دفاع کنیم و او را بکشیم چه چاره داشتیم؟».

با این تبلیغات میخواهند امام حسین (ع) را عامل يك تهاجم مسأحانه بخوانند و جنبش آنحضرت را در افکار عمومی محکوم نمایند.

اثر تبلیغات دولتی:

بدیهی است در جائیکه سازمانهای دولتی در مکه حرم خدا و در مدینه حرم رسول خدا (ص) در حضور صحابه پیغمبر امام حسین (ع) را آشوبگر و عامل طغیان بخوانند در شام که مرکز حکومت بنی امیه است بطور شدیدتری سخنگویان مزدور تا آنجا که بتوانند میکوشند آنحضرت را عامل آشوب جلوه دهند و قیام او را اقدام بر ضد امنیت بنامند تا مردم از کشته شدن وی و پیروزی دولت خرسند باشند و بامیر المؤمنین یزید بن

۱- بحار ج ۱۰ ص ۲۲۲ طبع امین الضرب و مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷۷

معاویه دعا کنند که توانسته است عامل فتنه را نابود سازد !!!

تبلیغات دولتی در دمشق پایتخت سوریا و مرکز حکومت یزید بقدری مؤثر شده بود که يك مرد مسلمان پاك طینت ولی فریب خورده هنگامیکه کاروان اسیران را نزدیک درب مسجد جامع نگاه داشته بودند به کاروان نزدیک شد و در حالیکه از پیروزی یزید خوشحال بود رو بطرف اسیران خاندان رسالت کرد و بالحنی تشکر آمیز گفت: خدا را شکر میکنم که مردان شمارا کشت و کشور اسلامی را از فتنه‌ای که شما بر ضد امنیت عمومی ایجاد کرده بودید راحت ساخت. زین العابدین علیه السلام که دریافت این مرد فریب خورده است بوی فرمود: تو آیه نَبِیِّ الْقُرْبَىٰ وَ آیه خُمْسٍ وَ آیه تَطْهِیرٍ را خوانده‌ای؟ گفت: آری خوانده‌ام. فرمود: ما همان خاندان پیغمبر (ص) هستیم که این آیات در شأن آنان نازل شده است.

آن مرد در حالیکه مات و مبهوت و پشیمان شده بود پرسید:

ترا بخدا شما خاندان پیغمبر هستید ۱؟

آری بخدا قسم، ما خاندان پیغمبر هستیم.

مرد فریب خورده با اندازه‌ای ناراحت شد که بی اختیار بگریه در آمد و عمامه خود را از سر افکند و با حال پریشان رو با آسمان کرد و گفت: خدایا من از دشمنان آل محمد (ص) بیزارم.

این مرد جرأت نکرد صریحاً اسم یزید را ببرد و از او انتقاد کند ولی با اینکه از دستگاه حکومت و شخص یزید اسم نبرد مأموران اطلاعات جریان کار و گفتار او را گزارش دادند. یزید هم بی درنگ دستور داد او را

۱- مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۶۲ و امالی صدوق ص ۱۰۰ و احتجاج طبرسی

بی محاکمه اعدام کردند^۱ تا نظیر این قضایا تکرار نشود و مردم همچنان چشم و گوش بسته در بیخبری بمانند و در اختناق شدید بین مرگ و زندگی بسر برند. این بود گوشه‌ای از تبلیغات دستگاه حکومت یزیدی بر ضد قهرمان کربلا که از دستبرد زمان محفوظ مانده است.

از آنچه گذشت روشن شد که همه تبلیغات دولتی بر ضد این امام مجاهد در این نقطه متمرکز میشد که قیام آنحضرت را بعنوان حمله تهاجمی و ابتدائی که موجب سلب امنیت و برهم زدن اتحاد اسلامی بوده معرفی کنند، و چون هیچگونه عیبی از نظر علم و تقوی و ایمان و فضیلت و حسب و نسب در وی سراغ نداشتند ناچار بودند از این راه وارد شوند که حرکت اصلاحی پسر پیغمبر (ص) را اقدام بر ضد اتحاد اسلامی و مصالح عالیة کشور بنامند.

تا بدینوسیله کشتار و حشیا نه کر بلاراکه بدست عمال حکومت تحمیلی یزید انجام گرفت حق بجانب جلوه دهند.

تا بدینوسیله درندگیهای جیره خواران حکومت عدالت کش را ضروری و غیر قابل اجتناب وانمود کنند.

تا بدینوسیله حرکات غیر انسانی و قساوتهای بی حد و حصر چاکران جان نثار یزید را که «باصلاح» پاسداران حقوق ملت هستند يك اقدام دفاعی و مصالحانه بنامند!!!

اهل سنت چه میگویند؟

اگرچه يك دسته از نویسندگان اهل سنت که واقع بین ترند حرکت سیدالشهداء صلوات الله علیه را حرکتی لازم و ضروری و غیر قابل اجتناب دانسته و قیام آنحضرت را تا سرحد اعجاب تقدیس کرده اند ولی دسته‌ای دیگر از آنان قیام امام را يك قیام ابتدائی و نسبی در شرائط نامساعد پنداشته و گفته اند:

حسین بن علی (ع) آنطور که باید و شاید در ارزیابی قدرت حکومت و سنجش قدرت خویش دقت نکرد.

این نویسندگان روی این استنباط خود بر فرزند پیغمبر (ص) خرده گیری کرده و عمل آنحضرت را برخلاف مصلحت دانسته اند. و بعضی از آنان در خرده گیری و انتقاد تا آنجا پیش رفته اند که حرکت امام را برای خود او و برای اسلام و برای مردم مسلمان تا روز قیامت زیان آور پنداشته اند !!! اینک ما چند نمونه از گفته‌های آنانرا در اینجا می‌آوریم آنگاه بی‌بحث و انتقاد می‌پردازیم.

بدیهی است خواننده محترم باید آنقدر شرح صدر و وسعت نظر داشته باشد که گفته‌های دیگران را اگرچه باطل باشد بخواند سپس بحث و انتقادی را که درباره آن شده است ملاحظه فرماید.

۱- گفتار قاضی ابن العَرَبِيِّ :

قاضی ابوبکر بن العَرَبِيِّ متوفای ۵۴۰ هجری که از علمای اندلس بوده ضمن اینکه اظهار تأسف میکند که چرا امام حسین (ع) چنین قیامی

کرد ؟ میگوید :

«وَلَوْ أَنَّ عَظِيمَهَا وَابْنَ عَظِيمِهَا وَشَرِيفَهَا وَابْنَ شَرِيفِهَا الْحُسَيْنُ وَسِعَهُ
بَيْتُهُ أَوْ ضَيَعَتْهُ أَوْ ابْلَهُ وَتَوَجَّاءَ الْخَلْقُ يَطْلُبُونَهُ لَيَقُومَ بِالْحَقِّ وَفِي جُمْلَتِهِمْ
ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ عُمَرَ لَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِمْ وَحَضَرَهُ مَا أَنْذَرَهُ النَّبِيُّ (ص)
وَمَا قَالَ فِي أَخِيهِ وَرَأَى أَنَّهَا خَرَجَتْ عَنْ أَخِيهِ وَمَعَهُ جُيُوشُ الْأَرْضِ
وَمِيزَانُ الْخَلْقِ يَطْلُبُونَهُ فَكَيْفَ تَرْجِعُ إِلَيْهِ يَا وَبِاشِ الْكُوفَةَ ؟ ۱ .

اگر حسین بن علی که بزرگ این امت و پسر بزرگ امت و عالی ترین شخصیت امت و پسر عالی ترین شخصیت امت بود در خانه خود مانده بود و یا به زراعت یا دامداری پرداخته بود ، و بفرض اینکه مردم و حتی ابن عباس و عبدالله عمر از او درخواست میکردند که قیام بحق کند از آنان نمی پذیرفت و توجه به فرمایش رسول خدا (ص) میکرد (که از انگیزش فتنه بيم داده بود) و بخاطر می آورد که رسول خدا (ص) از صلح حسن بن علی ستایش کرده و اگر باین نکته توجه میکرد که حسن بن علی با آن همه نیروی نظامی که در اختیار داشت حکومت و خلافت را از دست داد در اینصورت چگونه حسین بن علی میتواند بکمک ارانل و او باش کوفه خلافت را قبضه کند ؟ اگر حسین بن علی باین مطالب توجه میکرد چنین حادثه تأسف آوری رخ نمیداد .

۲- گفتار ابن خلدون :

ابن خلدون فیلسوف و مؤرخ بزرگ اهل سنت متوفای ۸۰۸ هجری ضمن اینکه اهلیت امام حسین (ع) را برای قیام و زعامت مسلمانان تصدیق

۱- العواصم من القواصم ص ۲۳۲

میکند نظر میدهد که ارزیابی امام درباره نیروی نظامی خویش دقیق نبوده است. او میگوید:

«وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ لَمَّا ظَهَرَ فِسْقُ يَزِيدَ عِنْدَ الْكَافَّةِ مِنْ أَهْلِ
عَصْرِهِ بَعَثَتْ شَيْعَةٌ أَهْلَ الْبَيْتِ بِالْكُوفَةِ لِلْحُسَيْنِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ فَيَقُومُوا
بِأَمْرِهِ فَرَأَى الْحُسَيْنُ أَنَّ الْخُرُوجَ عَلَيَّ يَزِيدَ مُتَعَيِّنٌ مِنْ أَجْلِ
فِسْقِهِ لِاسِيَّامَا مَنْ لَهُ الْقُدْرَةُ عَلَى ذَلِكَ وَظَنُّهَا مِنْ نَفْسِهِ بِأَهْلِيَّتِهِ
وَشَوْكِيَّتِهِ فَأَمَّا الْأَهْلِيَّةُ فَكَانَتْ كَمَا ظَنَّ وَزِيَادَةَ وَأَمَّا الشَّوْكَةُ فَغَلَطَ
(يَرْحَمُهُ اللَّهُ) فِيهَا .

اما درباره حسین باید بگویم : وقتی که فسق یزید نزد همه مردم زمانش ظاهر گشت پیروان اهل بیت پیغمبر (ص) در کوفه از حسین بن علی درخواست کردند بکوفه برود و آنان در قیام برضد یزید یاریش کنند. حسین دید چون یزید فاسق است قیام برضد او واجب است خصوصاً بر کسی که قدرت بر قیام دارد و حسین بن علی گمان کرد هم اهلیت برای قیام دارد و هم قدرت. و گمان وی درباره اهلیت خود صحیح بود بلکه بیش از آنچه شرط خلافت بود اهلیت داشت ، ولی گمان وی درباره قدرت خود اشتباه بود که خیال کرد میتواند با نیروی نظامی خویش در قیامش پیروز گردد، خدایش رحمت کند .

۳- گفتار طنطاوی :

یکی از کسانی که میگوید: حسین بن علی (ع) درباره ارزیابی

۱- مقدمة تاریخ ابن خلدون ص ۲۱۶

قدرت نظامی خویش و سنجش نیروی حکومت دقت نکرد، شیخ محمد طنطاوی مصری استاد دانشکده لغت عرب است. او در این باره میگوید:

«أَحْسَنَ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ظَنَّهُ بِمَنْ اِلْتَفَوْا حَوْلَهُ
الَّذِينَ اَلْحَفَوا فِي اسْتِفْزَاةِ لِقَائِهِ بِطَلَبِهَا وَكَمْ يَحْسَبُ اِصْرَامَةَ
الْأَمْوِيْنَ وَشِدَّةَ شَكِيمَتِهِمْ حِسَابًا ، وَكَمْ يَسْتَعْرِضُ مَا عَرَّرَ بِهِ
الْعِرَاقِيُونَ اَبَاهُ وَآخَاهُ فِيمَا سَبَقَ ١»

حسین بن علی رضی الله عنه از روی خوش باوری، بکسانی که اطراف او جمع شده بودند و شدیداً او را برای قیام و قبضه کردن خلافت تحریک و تشویق میکردند اطمینان پیدا کرد از اینرو قیام کرد، ولی از طرفی قدرت و شوکت بنی امیه و شدت عمل دستگاه حکومت را بحساب نیاورد، و از طرف دیگر فریبکاری مردم عراق را که قبلاً پدر و برادرش را فریب داده بودند از نظر دور داشت.

۴- گفتار عبدالوهاب نجار:

عبدالوهاب نجار استاد دانشگاه الازهر مصر هم در باره قیام امام حسین (ع) نظری شبیه نظر شیخ محمد طنطاوی دارد. او میگوید:

«مَنْ الظُّلْمُ اَنْ يُقَالَ اَنْ يَرِيْدَ اَشْخَصَ حُسَيْنًا اِلَى الْعِرَاقِ
فَاَنْ حُسَيْنًا ذَهَبَ اِلَى الْعِرَاقِ مُخْتَارًا مُغْتَرًا بِمَا جَاءَهُ مِنْ اَهْلِ
الْعِرَاقِ وَبِمَا يَعْتَدُّهُ لِنَجَاحِهِ مِنْ قِرَابَةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ (ص) ٢»

۱- مجله رساله الاسلام چاپ قاهره سال ۱۱ شماره ۱ ص ۸۵

۲- باورقی کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۳۱۸ طبع مصر ۱۳۵۶

این ظلم است که کسی بگوید: یزید حسین بن علی را ناچار کرده است که بعراق برود زیرا حسین بن علی با اختیار خود بعراق رفت و او از دو جهت فریب خورد:

۱- خیال کرد مردم عراق که دعوتش کرده اند دربارش وفادار خواهند بود.

۲- خیال کرد قرابت با رسول خدا (ص) چنان مقام اجتماعی بوی داده است که میتواند در این قیام پیروز گردد.

۵- گفتار خطیب:

محب الدین خطیب مصری اظهار نظر چند نفر از کسانی را که میخواستند امام حسین (ع) را از سفر عراق منصرف کنند و کوششی را که در این راه کردند نقل میکند آنگاه میگوید:

«قَلَمَ يُفِدُشِيءٌ مِنْ هَذِهِ الْجُهُوْدِ فِي تَحْوِيلِ الْحُسَيْنِ عَنِ
هَذَا السَّفَرِ الَّذِي كَانَ مَشْتُوْمًا عَلَيْهِ وَعَلَى الْاِسْلَامِ وَ عَلَى الْاُمَّةِ
الْاِسْلَامِيَّةِ اِلَى هَذَا الْيَوْمِ وَ اِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ وَ كُلُّ هَذَا بِجِنَايَةِ
شَيْعَتِهِ الَّذِيْنَ حَرَّضُوْهُ بِجَهْلِ وَعُرُوْرٍ وَرَغْبَةٍ فِي الْفِتْنَةِ وَ الْفُرْقَةِ
وَ الشَّرِّ»

این همه کوششی که این افراد خیرخواه برای منصرف کردن حسین ابن علی از سفر کوفه کردند بی نتیجه ماند و سرانجام، حسین اقدام بسفری کرد که برای خودش و برای اسلام و برای امت مسلمان تا امروز و تا روز قیامت زیان آور بود و همه این زیانها بسبب جنایاتی بود که شیعیان

۱- باورقی «العواصم من القواصم» ص ۲۳۱

وی مرتکب شدند زیرا شیعیان او بودند که از روی نادانی و غرور و حس
فتنه انگیزی و ایجاد شرواخلاف حسین بن علی را برای قیام و سفر عراق
برانگیختند».

بدینگونه می بینید که محب الدین خطیب، بدبینی و انتقاد را تاچه
پایه رسانده است!!!

این بود نمونه‌ای از آنچه بعضی از اهل سنت که درباره قیام امام
حسین (ع) نظر انتقادی دارند نوشته‌اند و اینک ما بحث و انتقاد خود را در
باره گفتار آنان عرضه می‌کنیم:

در سخنان این پنج نفر که نظرشان را درباره قیام امام حسین (ع)
نوشتیم دو نقطه ضعف بچشم می‌خورد:

۱- اینان تجاوز حکومت یزید را نسبت با امام از نظر دور داشته
و توجه نکرده‌اند که عمال حکومت سر نیزه در هر چهار مرحله قیام امام
با آنحضرت تهاجم کردند.

آنروز که در مدینه بود برای تحمیل بیعت یزید از وی سلب مصونیت
کردند که فرزند پیغمبر (ص) ناچار شد شبانه و مخفیانه با کمال ناراحتی
از مدینه هجرت فرماید.

و آنروز که در مکه توقف داشت خطر تهاجم عمال حکومت نسبت
با امام بقدری شدید شد که آنحضرت نتوانست اعمال حج را انجام دهد و
سرعت از مکه خارج شد^۱ و در بیرون مکه نیز مورد تعقیب نظامیان مسلح
حکومت قرار گرفت.^۲

۱- ارشاد مفید ص ۱۹۹

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۹ و ارشاد مفید ص ۱۹۹

و آنروز که مأموران مسلح عبیدالله زیاد بریاست خُسر بن یزید برای
محاصره و جلب امام آمدند از برگشتن سبط پیغمبر (ص) به حجاز جلوگیری
کردند و آنحضرت را زیر نظر گرفتند و سرانجام برخلاف میل او در بیابانی
بی پناهگاه فرود آوردند.

و آنروز که در کربلا در محاصره نیروهای تجاوزکار حکومت قرار
گرفت هر چه فرزند پیغمبر (ص) برای جلوگیری از برخورد نظامی کوشش
کرد تا آنجا که در مذاکرات خود با عمر بن سعد پیشنهاد مراجعت به حجاز کرد
ولی عمال حکومت نپذیرفتند و در پایان کار فرمان جنگ را صادر کردند و با
تهاجم وحشیانه‌ای که به بیت رسالت کردند این فاجعه وحشتناک را بوجود
آوردند.

این نویسندگان اهل سنت چون تهاجم حکومت یزیدی را بحساب
نیاورده‌اند در درک ماهیت قیام امام دچار اشتباه شده و نتوانسته‌اند یا نخواسته‌اند
تشخیص بدهند که عامل اصلی این حادثه خونین حکومت تجاوزکار یزیدی
بوده نه حسین بن علی (ع).

۲- نقطه ضعف دیگری که در سخنان این نویسندگان هست اینست
که آنان چون در زمانی پس از وقوع حادثه کربلا واقع شده‌اند آنچه دیده‌اند
شکست ظاهری حسین بن علی (ع) است و از اینجا تصور کرده‌اند علت اینک
امام پیروزی نظامی حاصل نکرد اینست که از همان روزی که تصمیم گرفت
بکوفه برود نیروی نظامی بحد کافی نداشت در حالی که چنین نیست.

بلکه امام حسین (ع) آنوقت که تصمیم گرفت بکوفه برود شرائط
پیروزی نظامی برایش فراهم بود.

علاوه بر محبوبیت اجتماعی و لیاقت شخصی بی نظیری که آنحضرت

داشت و یزید نداشت.

این مطلب را مادر بخش اول بطوری توضیح دادیم که با خواندن آن توضیحات، خواننده بقدرت نظامی امام ایمان پیدا میکند و هرگز حاضر نمیشود بسخنائی از قبیل اینکه:

حسین بن علی (ع) نیروی نظامی بحد کافی نداشت.

یا در مقایسه قدرت خود با قدرت حکومت وقت نکرد. گوش فرا دهد. ما از خواننده عزیز تقاضا میکنیم از بخش اول، آن قسمتی را که مربوط به ارزیابی قدرت نظامی امام است بار دیگر بخواند تا بداند این عده از اهل سنت که خیال کرده اند امام حسین (ع) هنگامی که تصمیم گرفت بکوفه برود نیروی نظامی بحد کافی نداشت چگونه دچار اشتباه شده اند، و ابن خلدون که میگوید: حسین بن علی (ع) در ارزیابی قدرت ارتش خویش خطا کرد، چگونه خود در تشخیص حقایق تاریخی خطا کرده است.

پیرامون سخنان خطیب:

محب الدین خطیب چنانکه اشاره شد میگوید: «حرکت حسین بن علی برای خود او و برای اسلام و مسلمانان تا روز قیامت زیان آور بود.»

مقصود محب الدین از این سخن چیست؟

آیا میخواهد بگوید: جنبش اصلاحی حسین بن علی (ع) که برای نجات اسلام و مسلمانان انجام داد زیان آور بود یا میخواهد بگوید: حادثه کربلا و کشتن امام و یارانش زیان آور بود؟

اگر میخواهد بگوید: اصل جنبش اصلاحی و قیام و اقدام امام

حسین (ع) زیان آور بود در این صورت باید بگوید: حرکت رسول خدا (ص)

برای جنگ احد و همچنین حرکت امیر المؤمنین (ع) برای جنگ صفین برای اسلام و مسلمانان زیان آور بود، زیرا در جنگ احد بیش از هفتاد نفر از مسلمانان کشته شدند که یکی از آنان حمزه سیدالشهداء بود و در جنگ صفین بیش از هفتاد هزار کشته شده و عمار یاسر در همین جنگ شهید گشت.

آیا میتوان گفت: قیام فرزند پیغمبر (ع) که بمنظور زنده کردن سنت رسول خدا (ص) و از بین بردن بدعتها بوده برای اسلام زیان آور بوده است؟!؟

آیا میتوان گفت: حرکت حسین بن علی (ع) از مکه بکوفه که بمنظور امتناع از پذیرش خلافت ضد اسلام یزید و تشکیل حکومت صد درصد اسلامی و نجات اسلام و مسلمانان انجام شده برای اسلام زیان آور بوده است؟!؟

اگر چنین باشد باید گفت: همه جنبش های اصلاحی که از طرف پیغمبران خدا و سایر مردان اصلاح طلب انجام شده زیان آور بوده است!! این منطق را نه تنها هیچ مسلمانی نمیتواند بپذیرد بلکه هیچ انسان خیر خواه و اصلاح طلبی نمیتواند بپذیرد.

و اگر خطیب میخواهد بگوید: حادثه کربلا و کشتن امام حسین (ع) و یارانش برای اسلام زیان آور بوده است، در اینجا باید گفت: حادثه کربلا را امام حسین (ع) بوجود نیاورد بلکه آنحضرت در مرحله سوم قیام برای جلوگیری از جنگ و خونریزی کوشش فراوان کرد، و این عمال حکومت جنگ طلب یزیدی بودند که برخلاف رضای امام این حادثه

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶

خونین را بوجود آوردند و این ضربتی بود که حکومت یزید با اسلام زدند حسین بن علی علیه السلام.

گویا خطیب خیال کرده است حادثه کربلا و کشته شدن امام حسین (ع) جزئی از قیام آنحضرت و قسمتی از برنامه وی بوده است که حرکت امام را برای اسلام، زیان آور پنداشته است.

اگر خطیب بخواهد فاجعه خونین کربلا و کشتن امام و یارانش را بحساب حسین بن علی (ع) بگذارد پس باید در مورد جنگ احد بگوید: پیغمبر خدا (ص) بود که کشته شدن بیش از هفتاد نفر مسلمان را بوجود آورد !!!

و در مورد جنگ صفین باید بگوید: امیر المؤمنین (ع) بود که کشته شدن بیش از هفتاد هزار نفر انسان و حادثه شوم حکمیت و پیدایش خوارج را بوجود آورد !!!

اشتباه خطیب در اینست که آنچه را که حسین بن علی (ع) بوجود آورد با آنچه را که عمال حکومت یزید بوجود آوردند مخلوط کرده و توجه نکرده است که: آنچه را امام بوجود آورد عبارت بود از قیام و اقدام برای پذیرفتن خلافت تحمیلی یزید و تشکیل حکومت اسلامی برای نجات اسلام و مسلمانان. و آنچه را عمال حکومت بوجود آوردند عبارت بود از حادثه خونین کربلا و کشتن امام و یارانش که طبق فرمایش امام سجاد ضربت بزرگی بود که با اسلام زدند، و اثر این ضربت تا امروز باقی است.

خلاصه بخش دوم:

در بخش دوم ماهیت قیام امام حسین (ع) مورد بحث واقع شد و روشن گشت که آنچه امام انجام داد:

در درجه اول، امتناع از بیعت یزید و ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروی نظامی خویش بود.

و در درجه دوم علاوه بر امتناع و مقاومت، اقدام برای تشکیل حکومت صدرصد اسلامی آنهم در شرایط کاملاً مساعد بود.

و در درجه سوم فعالیت برای جلوگیری از برخورد نظامی بود.

و در درجه چهارم پس از تهاجم نیروهای تجاوزکار، مقاومت و دفاع افتخار آمیز بود که بشهادت آنحضرت و یاران وفادارش انجامید. این بود ماهیت قیام امام که در این بخش توضیح داده شد.

